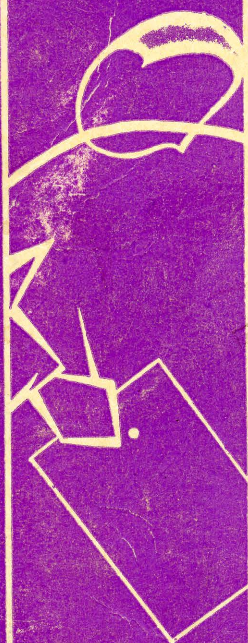
دستور نگارش برای همه



تألیف: پوهندوی حسین یمین

دستـــور نگــارش

بـــرای همـــه



تالیف : پوهندوی حسین یمیـــن



دستور نگارش برای همه
پوهندوی حسین یمین
چاپ روتاسیون مطبعهٔ حزبی
طرح و دیزاین صفحهٔ اول پشتی از :
موسسهٔ نشراتی ح.د.خ.ا
تیراژ : (۵۰۰۰)
کابل : جوزای ۱۳۶٤

فهرست موضوعات

عنوان | صفحه

فصل اول

بحث هایی درپیرامون نگارش

عنوان	صفحه

فصل دوم

برخی از شکل های نگارشی واملایی
از نگاه دستور زبان

فصل سوم

فصـــل اول

بحث هایی در پیرامـون نگارش

درز مینه نگار ش آثـــارزیاد ی نو شته شده ا ست و هر کدا م در محل آن دارا ی اهمیت و در خور استفـــاد ه می با شد ؛ عده یی ا ز نـویسنده گا ن در مو ضوعا ت نگار شی و دستور ها ی آن کمتر پردا خته و بیشترنمونه آورده اند؛ البته هـــــد ف این بوده است که آشنا یی به روش های متنوع نگار شی و نیز مطا لعه خـــو د ش قدر ت انشأرا ایجادوتقو یه میکند . بر خی هم تو جه بیشتر به اصول و جنبه ها ی خا ص نگار شی کرده اما مو ضوعات آنقد ربهم آمیخته بیا ن شد ه است که دا نش آمو ز کمتـر می توا ند ، به اد راک رمو زودقا یق نگارشی پی ببـرد ،

مخصوصاً دانش آموزانی که آنقدر به مطالعه آنهم به این گونه شرح و بسط بهم متداخل معتاد نباشند. بعضی ها نیز مفهوم های مختلف نگارشی را در تحت عنوان های عمومی درج و شرح کرده اند، ازآنرو احاطهٔ اساسهای عمدهٔ این فن برای نوآموزان این رشته تا اندازه یی مشکل مینماید.

نگارنده با استفاده از منابع ومدارك زیاد موضوعات نگارش رابه بخش های اساسی ودر عین حال موجز جدا کرده است تا دانش آموزان بتوانند موضوعات را یکایك احاطه کرده نکات عمدهٔ نگارش را دریابند.

فن نگارش

نگارش از ریشهٔ حال فعل (نگار) با پساوند مصدری اش ساخته شده است به معنای رسم کردن، نقش نمودن و نوشتن ودر اصطلاح عبارت از فنی است که بوسیلهٔ آن نگارنده افکار، نظرات و معانی تازه و ابتکاری را در قالب الفاظ و ترکیب های دلپذیر، منظم و نزدیك به فهم می ریزد تا دیگران از مفاهیمی که بدین وسیله بیان شده آگاهی حاصل کنند و استفاده ببرند، از آنرو میتوان گفت که کسب وآموختن فن نگارش و آیین آن برای نگارنده یك وسیله است نه غایه، چه، آموزنده فن نگارش جهد میکند تا طرق وروشهای بهتر و عالی تر نگارش رابدست آورد و درین زمینه به پیشرفت هایی نایل آید تا آنکه بتواند مدعا ومفاهیم گوناگون رابدستیاری آن تبارز داده بدیگران به صورت روشن وروان تفهیم نماید، این فن در اوقات واعصار مختلف تاریخ بنام های متنوع یاد شده است از قبیل انشأ، دبیری وغیره و عمل کننده آنرا منشی ودبیر، (۱) میگفته اند.

---

(۱) شکل پهلوی دبیر (دپیور) است که جزء نخست آن (دپ) یا (دب) دراوستا به معنای نوشتن بکار رفته است «بهار محمد تقی، سبك شناسی، ج ۱، ص ۱۰۲» و جزء دوم آن شاید همان پساوند (ور) مالکیت ونسبتی باشد.

فن نگارش و دبیری متقاضی شرایط و دقایق خاصی است از جمله دانستن فنون ادبی و دستور زبان از لوازم آن می باشد ، چه نگارش بااستمداد آن دارای ترکیب های رسا وروان ومحتوی زیبایی های لفظی و معنوی میگردد و ازینرو بر طبایع اثری گوارا بجا میگذارد . همچنان نگارنده باید از اساسات ومبانی منطق آگاهی تمام داشته باشد ، تا بدستیاری قیاسات منطقی بتواند مفاهیم مختلف وگوناگون رابر کرسی بنشاند و بدین وسیله افکار واذهان را جلب و جذب کند ، گرچه خوشخطی نیز یکی ازشرایط نگارش بحساب می آمد اما امروز با ایجاد وسایل ماشینی تا اندازه یی از اهمیت آن کاسته شده است ،فقط نگارنده هرگاه درنگارش خویش ابتکار بخرچ داده موضوعات و مفاهیم تازه را در قالب ترکیب های درست ومتناسب ارائه دهد ودرین روند سنجیده ومنظم قدم نهد ، می تواند راهی به دیار این فن ببرد، سخنان وکلام منسجم و دلنشینی بردیگران فرمانروایی کند.

ابتکار و تازه گی این معنی را میرساند که موضوعات قبلاً بیان شده را نباید موضوع نگارش قرار داد ولو که خیلی ها دور اززمان ما بیان شده باشد ویا توسط اشخاص کمنام تهیه گردیده باشد ، چه از اینکه هر موضوع مطابق به مقتضای زمان و موافق به روحیه هرعصر بیان شده می باشد بنابر آن ازینکه زمان ما زمان ده ها سال قبل نیست پس موضوعات نوشتهٔ کنونی ما هم باید عین نوشتهٔ آن زمان نباشد. همچنان ابتکار در لفظ وترکیب نیز باید مورد نظرنگارنده باشد ، چنانکه می بینیم دبیران قرن هفت و هشت ترکیب های نگارنده گان ومنشیان سدهٔ چارم و به پنجم را بعین روش به کار نبرده اند ما هم باید از ترکیب

های گذشته گان که مأنوس عصر نیست تا اندازه یی دو نگارش خود اجتناب ورزیم عبارات موافق به عصر خود مان را که نظر به اقتضای زمان فصیح و بلیغ گفته می شود بکار ببریم (۱) در نگارش باید به موضوع ولو که کوچک و عادی هم باشد اهمیت قایل شدو با قدرت دست داشته، باذوق فراوان و باحوصله و تعمق بیشتر موافق به شیوهٔ عصر به آن اقدام باید کرد، نگارش باید نه آنقدر طولانی باشد که موجب ملال گردد و نه آنقدر قصیر که اخلالی در معنی عاید شود.

مواد نگارش

همانگونه که در اعمار و اکمال بنا یی مواد ووسایل ساختمانی بکار است و پس از تکمیل ساختمان نوبت به مواد تزئینی ورنگ آمیزی میرسد، همچنین نگارش نیز مستلزم مواد اساسی و نکات ضروری است که باید در ایجاد یك اثر ادبی و عالی با نهایت دقت از آن استفاده کرد.

شاید بعضا تصور شود که قلم، کاغذ، رنگ و نیز دستیابی وقت از جملهٔ مواد ووسایل اولی نگارش شمرده می شود، اما این همه در نگارش ودر ردیف مواد و اسباب آن در درجهٔ اخیر قرار داشته از مواد اساسی نگارش بشمار نمی اید، چه ممکن که نویسنده همهٔ این وسایل را آماده ساز دو فرصت معینی را برای انجام کارخود مساعد ساخته باشد با آنهم نتوا ند اثری بوجود آورد وشاید هم موضوعی در ذهن او خطور کند و به منصهٔ نگارش قرار گیرد اما از لحاظ ابتکار معنی ورسایی شکل آن نتواند عنوان یك اثر خوب را احراز کند و چنانچه واقع شود.

---

(۱) محجوب محمد جعفر و فرزام پور علی اکبر، فن نگارش یا رهنمای انشاء، چاپ ششم، ۱۳۵۰، ص ۳.

بنا بر ان چیز مهمی که نگارش را عالی و برازنده ساخته از مواد اساسی و عمده آن محسوب می شود یکی معنی و دیگری لفظ می باشد که نخستین اصل و دو می فرع است چه معنی را اساس و لفظ را شکل نگارش گفته اند و کمال موفقیت نگارنده در آن است که میان شکل و اساس نوشتهٔ او همیشه توافق موجود باشد (۱).

بعضا چنین پنداشته آمد که نگارش تنها عبارت از انبار کردن الفاظ است و همیشه در آثار خود همین جنبه را اهمیت داده بی آنکه به ابتکار و تازه گی معنی متوجه بوده باشند وقت خود را به لغت پردازی و عبارت آرائی صرف کرده اند، مثلا درمقامه ها و معجمات و برخی از کتب قصصی بیشتر همین چیز مد نظر بوده است.

برعکس برخی از نگارنده گان، تمام هم خود را متوجه مضمون ساخته فکر کرده اند هرچه هست ابتکار معنی است، از آنرو در زمینهٔ عبارت سهل انگاری کرده و لفظ را از نظر انداخته اند، مانند بعضی از کتب جغرافیه، تاریخ، علوم طبیعی و نظایر آن. (۲) اما حق آنست که در نگارش راه اعتدال پیش گرفته شود یعنی هردو، لفظ و معنی مهم پنداشته شده یکی زینت افزای دیگری گردد؛ نویسندهٔ توانا همیشه در آثار خود از عهدهٔ این وظیفهٔ مهم موفقانه بر آمده، لفظ و معنی مسخرش گردیده میباشد از ینجاست که نوشته او شهکار ادبی گفته می شود.

البته آنانیکه از وسعت مطالعه، مطالعهٔ کافی و ممارست درنگارش بی بهره اند، اگر متوجه معنی گردند

---

(۱) عابدین محمود ودیگران، انشاء مقالات، ترجمهٔ استاد بیتاب، ۱۳۳۵، ص۵٦.

(۲) صورتگر لطف علی، سخن سنجی، چاپ سوم، ۱۳۳٦، ص ۱۳.

در عبارت نارسایی وابتذال راه می یابد وهر گاه به عبارت توجه نمایند مضمون را ازدست میدهند ؛بنابرآن اثر آنها هیچگاه ارزشادبی را پیدا کرده نمی تواند.

گفتیم در میان لفظ و معنی که از مواداساسی نگارش بحساب میرود معنی اصل و زمینهٔ نگارش را تشکیل میدهد ، در حقیقت معنی به مثابهٔ ستون نگارش پنداشته می شود و برای الفاظ حیثیت رهنمارادارد، پس نویسنده گانی که رنج و تکالیف زیادی را بر خود هموار ساخته ، معانی کم ارزش و ناخوب را در قالب الفاظ خوب ارائه میدهند و عبارت پردازی میکنند ، در نظر آنها نگارش تنها ترسیم الفاظ است و بس نه نقش کردن معانی . نگارش وقتی عالی وارزشمند گفته می شود که از یکطرف حاوی افکار ومفاهیم مهم وبرجسته باشد واز جانب دیگر مطابق عقیدهٔ نویسنده .

چه همین ایمان داشتن نویسنده به نوشته اش باعث ایمان دیگران در آن مورد و موجب تاثیر و نفوذ سخن اودر دیگران میشود ؛در حقیقت مواد اساسی یك نوشتهٔ خوب، فکرو معنی خوب،ذوق و علاقهٔ زیاد ، الفاظ و عبارات متناسب و رسا ، می باشد و بس.

برای اینکه نویسنده درنگارش توانایی حاصل کرده در زمینهٔ مواد انشأ که عبارت از معنی و لفظ است دست یابد ، لازم است که در موضوعات زیرتحقیق وتدقیق نماید.(۱)

۱ــ علوم لسانی : که شامل لغت ، صرف ونحو ،

---

(۱) عابدین محمود ودیگران ، انشأ مقالات ، ترجمهٔ استاد بیتاب ، ۱۳۳۵،ص ۵۸

فصاحت و بلاغت میگردد از ینکه لفظ و سیلهٔ بیان معنی است و برای ارائه یک معنی شاید از جملهٔ چند کلمهٔ مترادف یکی دو تای آن مناسب باشد ، از آنرو لازم است که نویسنده به صورت کافی ذخیره لغات داشته باشد تا در بیان موضوعات گوناگون مقتدر باشد ؛ چه هر موضوع لغات و کلمات مناسب بخودش ضرورت دارد ،چنانکه نمیشود موضوعات ارزی را توسط کلمات و الفاظی که شایستهٔ موضوعات بزی است ابراز و بیان کرد .

پس هر که بانگارش سر وکار دارد او راست تا بر کلام بلغاو قوف حاصل کندو آثار نویسندهگان بزرگ و شاعران سترگ را مطالعه نماید .

بعد از تقویهٔ ذخیره لغات وقدرت یافتن بر الفاظ ، برای اینکه یك نویسنده بتواند از تغییر وساخت درست لفظ استفاده کند وبراشتقاق و استنباط کلمات توانایی حاصل نماید ،لازم است که در زمینهٔ علم صرف (مورفولوژی)مطالعات دقیقی داشته باشد ؛ همچنین برای آنکه نگارنده بتواند ترکیبات رسا و دل انگیز ایجاد کند و صحتوسقم جمله هایش به معیار درست سنجیده شده باشد ،باید به علم نحو (سنتکس) نیز مشغول شده بر قوانین و دقایق آن دسترس پیدا کند.

بالاخره برای اینکه نگارنده بتواند در معانی و تعبیر سخن و سعت نظر وقدرت عمل بدست آردو کلام او مطابق به مقتضای مقام واقع شده تاثیری در نفوس بجا گذارد ، باید قوانین واساسهای فصاحت وبلاغت را مسخر گرداند زیرا شخص اگرچه صرف شناس ونحودان

باشد هر گاه در علم بلاغت مهارت و قدرت نداشته باشد، صاف ودرد را درنگارش بهم امیخته اثرش بجای اینکه پسندیده ومقبول گردد ناگوار واقع خواهد شد.

۲- معلومات عمومی: برای یك نویسنده خیلی ها حتمی است که همواره در زمینه های مختلف مطالعهٔ دقیق داشته باشد، اوضاع اجتماعی محیطی وجهانی را مورد تحلیل و بررسی قرار بدهد، نوشته هاو آثار روز راهمیشه بخواند قضاوت همه جانبه نماید و جریانات مثبت زنده گی و ایجابات عصر را درك کند، ازخواندن کتب سست عبارت تاآنجا که ممکن است خود داری نموده همواره به مطالعهٔ اثار عالی و مفید و پر محتوا که نیاز زمان باشد بپردازد و بدینصورت معلومات گستردهٔ حیاتی بدست آرد تا درپرتواینگونه فرآورده های عمومی و وسیع علمی، ادبی واجتماعی به ایجاد اثر سودمند، پرارزش ومورد نیاز وپسند مردم موفق گردد.

۳- استعداد فطری وفکری: انسان دارای طبع عالی و عقل و صاحب مخیله و قریحهٔ سرشار و قوی در زمینه های گوناگون میباشد، البته این نیرو و صفات برای کسب مهارت در نگارش نیکو ترین مددگار یك نویسنده است، آنکه درین زمینه استعداد خوبی ندارد گرچه سالهازحمت فرا گیری و تحمل و مشقت تمرین را بخود قبول کند، باز هم طور دلخواه به جایی نخواهد رسید یعنی نیك نخواهد درخشید.

همچنان آنانیکه صاحب استعداد فطری و فکری اند،

باز هم اگر در زمینه به مشق و ممار ست نمی پر داز ند از کارخود در مورد نتیجه خوبی نخواهند گر فت زیرا نگار ش فنی است عملی و بد ون مداومت در کار و مما رست بد ست نمی آید .

٤ـ وقت و محل مناسب : ازجمله مقتضیا ت وشرا یط نگار ش یکی هم مو قع موضع خو ب و منا سب است ، زیرا بدو ن آن نو یسند ه ،مو فق به ایجاد یك ا ثر عا لی نخواهد شد ، بلکه معنی مبتذل وعبار ت سست خواهد آمد ، طور یکه گفته اند بهتر ین و قت برا ی نگار ش بعد از استرا حت است چه در آن مو قع ذهن با نشا ط وطبع آماده کار می باشد .

همچنین مو ضع و محل هم با ید بشرا یط در ست آرا سته بود ه از اسبا ب تشو یش چو ن اصوا ت گوش خراش و حرکات اذیت کننده ومخل برکنار وفارغ باشد (۱)

ار کان نگارش

فن نگار ش بر ارکا نی استوار ا ست که ا گر یکی از آن از نظر اندا خته شود با عث نا بسا ما نی درآن میگرد د ؛همچنا نکه پا یه ها ی موزه دراستواری ودوا م بنا یی مهم شمرد ه می شود و در صورت متز لز ل شد ن یکی همه آن بنا معروض به خطر انهدا م و فرور یختن میگردد، هما نگونه بنای نگار ش هم بر پا یه ها ی متین متکی است و هر رکنی از آن در محل خود حا یزاهمیت بوده در استوار ی ورو نق دادن بنای کلی نگارش نقش ارزند ه دارد .

ار کا ن نگار ش در را ه درك و فهم دزست مو ضو ع

(۱) شهر یاری اسد الله ، ساده ترین رهنمای زبا ن ۱۳۳٤ ، ص ص ۱٦ـ ۱۷

بسیار با ارزش است، همان‌طوریکه هر حصهٔ یك عمارت برای هدفی خاص جهت استحکام، تزئین ونمای خارجی آن مورد نظر بوده قبلا طرح و پی ریزی می شود، همچنان در نگارش نیز باید رکنهای آن پیش از آغاز به نگاشتن واضح و مجسم گردد.

پس برای هر نویسنده خوب لازم است که نوشته اش را به فصولی چند تقسیم نماید و هر فصل آن متضمن عنصری جداگانه باشد، همین فصول که ارکان نگارش راتشکیل میدهد چهاراست: مقدمه، شروع مطلب، شرح و بسط ونتیجه نگارنده باید هنگام نگارش همین فصول وعناصررا مراعات کرده از مخلوط کردن وآمیختن آنها دوری‌جوید تا خواننده بتواند بوضاحت و به ترتیب‌وار دموضوع شده نتیجهٔ مقصود را از آن دستیاب کند. نویسندهٔ توانا قبل از ینکه شروع بکار کند ارکان نگارش را مشخص و معین ساخته، آنگاه به نوشتن آغاز میکند.

مقدمه باید مختصر ومربوط به موضوع مورد نظر بوده بر باقی مطالب نگارش اتصال داشته باشد، ازین که خواننده نخست به مقدمه بر میخورد پس همین مقدمه است که یا او را از همان قدم اول منصرف ساخته مانع مطالعه باقی حصص آن می‌شود و یا همین مقدمه رسا و جامع خواننده‌را بمزیت موضوع آگاه کرده باعث تشویق او در خواندن آن اثر می شود. باید گفت که در برخی از موضوعات به مقدمات طویل و بیش از حد لزوم احساس نمی شود، اما بدون ذکر مقدمه هیچ نوشته یی موقعیتی را در میان آثار ادبی احراز نمی کند(۱)

---

(۱) محجوب محمد جعفر وفرزام پور، فن نگارش یا رهنمای انشأ، چاپ ششم، ۱۳۵۰، ص ص ٦٦ - ٦٧.

پس‌از مقدمه نگارنده باید شروع به مطلب وموضوع نماید ، شروع مطلب بایدچنان باشد که از مقدمه جدایی نگیرد درحصهٔ موضوع‌هم نکاتی است که عمده واساسی‌بوده اصل ریشه موضوع‌راتشکیل میدهد و نکاتی هم موجود است که از فروعات موضوع بشمار میرود ، البته فروعات‌در نگارش محتاج بحث و مداقه بیشترنبوده باشد و باشرح مختصری توضیح میگردد ،اما نکات و مفاهیمی که اساس موضوع می باشد به‌شرح وبسط کافی ضرورت پیدا میکند از آنرو برای‌نویسنده است که درقسمت موضوع نیزبا امعان نظر‌نکات‌و عناصر اصلی وفرعی را دسته بندی کرده آنهایی‌راکه شرح مطلب اندرقسمت سوم نگارش خود توضیح‌کرده در صورت امکان مثال هایی برای ایضاح مقصود بیاورد باشرح‌وبسط مهمترین واساسی ترین قسمت‌نگارش بشمار میرود (۱) واضحست که مخلوط کردن‌اینگونه عناصر در نگارش ناپسند بوده از حیثیت نوشته‌ونویسنده می‌کاهد.

پس از مقدمه و شرح وبسط موضوع ، باید از آن نتیجه گرفت ،نتیجه‌ئی که‌خلاصه نگارش‌را دربر داشته باشد، البته‌حسن‌ختام در آن است که نویسنده سخن خود را با الفاظ‌نرم و ملایم و مضمون دلکش بپایان رساند ، زیرااین آخرین چیزی است که در حافظهٔ خواننده باقی‌میماند و بسا که آنرا نظر به‌اهمیت وبرجسته گی آن‌حفظ کنند ، از آنرو لازم‌است که خاتمه بصورت موجزدربر گیرنده و مناسب

---

(۱) شهریاری اسد الله ،ساده ترین رهنمای زبان ۱۳۳۴ ، ص ۲

همه موضوع باشد . (۱)

بطور مثال : نویسنده می‌خواهد دراطراف دانش چیزی بنگارد ، پس نخست از همه باید ارکان این مقاله را پی ریزی کند، چنانکه مقدمه یی برای آن طرح نماید که با موضوع را بطه نزدیک داشته باشد ، مثلا از ینکه دانش با انسانها نسبت دارد و انسان در اجتماع زیست میکند ، باید مقدمه از اجتماع و اسباب پیشرفت آن و انکشاف حیات فردی واجتماعی آغاز گردد، سپس همین مقدمه به عمده ترین عنصر ترقی جامعه و بهبود حیات گریزداده شود که عبارت از دانش است.

اینجاست که نگارنده باید در موضوع دانش عناصر اصلی و فرعی آنرا دسته بندی نموده نکات فرعی را بیك نظر اجمالی ارائه کند ؛ مانند اینکه انسانها دانش را از کجا و از کدام مرحله آغاز کردند ؟ حیات در جوامع با علم و دانش چطور و در توده های مبتلا به جهل و نادانی چگونه است ؟ وغیره . همین چیزها نکات فرعی و سطحی موضوع خواهد بود.

اما اینکه عوامل پیشرفت علم و دانش در جوامع راقیه چه بوده است ؟ و چطور میتوان با دیو جهالت پنجه دادو آنرا در هم شکست ؟ و چگونه مردمانی توانستند که در ساحه دانش سیر ارتقایی کنند و بر عکس چرا عدهٔ دیگری درراه زندگی سیر قهقرایی نموده اند ؟ وامثال اینها عناصری اند که شرح و بسط زیاد میخواهد و رکن سوم مقاله را تشکیل کرده از

(۱) عابدین محمود دیگران ، انشاء مقالات ، ترجمهٔ استاد بیتاب ، ۱۳۳۵ ، ص ۷۰ .

قسمت های خیلی مهم و بـــــارزش آن می باشد؛

بالاخره نگارنده با پرداز مقدمه، موضوع وشرح و تفصیل در موضوع، نتیجه گیری نماید، اهمیت دانش را ثابت ساخته راههای پیشرفت در آن را بررسی وبصورت ایجاز ارائــــــه کند.

مراحل نگارش

نگارش از آغاز تا پایان سه مرحلهٔ متمایز و بهم مرتبط را می پیماید کــــه مراحل نگارش گفته میشود؛ مرحلهٔ ایجاد فکـــــــر، تنظیم فکر و بیان فکر.

۱ـ مرحلهٔ ایجاد فکر: برای نگارش موضوعات گوناگون ومتعدد وجود دارد مادر مرورایام بصدها مسأله وحادثه برمیخوریم و هرروز در هرقدم ده ها منظره مقابـــل دیده گان ما قرار میگیرد که هرکدام آنرا میشودموضوع نگارش قرار داد. البتـــه هر کدام ارزش واهمیت مخصوص بخود دارد و هر یك میتواند نظر به ایجاب زمان واقتضای زنده گی فکری تازه به نویسنده بدهد وموضوعی ارزنده در نگارش قرار گیرد.

برای یك نویسندهٔ بزرگ لازم است که مدتها به تفکر پردازد و تعمق نماید تا موضوعی دلچسپ، مفیـــد و طرف نیاز مردم را کشف و انتخاب کندو آنرا زمینه

نگارش قرار دهد ، نویسنده خوب در همین مرحله ایجاد فکر ودقت زیاد بخرچمید هد وی می کوشد تا موضوعی بکروا برگزیند و پس ازارزیابی همه جانبه به نگارش در زمینه تصمیم گیرد.

۲- مرحلهٔ تنظیم فکر : بعداز ایجاد فکر در نگارش مرحلهٔ تنظیم فکر آغاز می‌شود ، در همین مرحلهٔ تنظیم فکر است که نویسنده باید ارکان نگارش را در نظر گرفته (۱) مقاله اش رابه فصولی چند تقسیم کند که عبارت از مقدمه ، شروع مطلب شرح و بسط و نتیجه می باشد . هر کدام ازین فصول دارای عناصر اصلی و فرعی متعدد بوده ونگارندهٔ خوب هر یک از آنرا جدا جدا در نظرداشته می باشد تا در موقعش مورد بررسی وتحلیل قرار دهد .

نویسنده باید قبل از نگارش این همه فصول و عناصر را یاد داشت کند تا در کارش سهولت پیش شده نکات عمده وکوچك با هم مخلوط نگردد ، چه آمیخته گی عناصر بشکل نا منظم پسندیده نیست و این خود برای نگارنده و خواننده هردو مشکلاتی ایجاد میکند ؛ در حالیکه تنظیم فکر به صورت درست هم برای نویسنده و هم برای خواننده سهولت

---

(۱) رجوع شود به بخش اول « بحث های در پیرامون نگارش » عرفان شماره « ۳ ـ ۵ » سال ۱۳۶۰ ص۸۶ـ ۸۸

بار آورده مفید وا قــــع میشود (۱) :

نو یسند ه‌گان بزر گ‌بزودی میتوا نند به تنظیم فکرو نگا ر ش مـو فـــق‌گر د ند ، چه آنها قـدرتی بدست آورده اند که رو ی‌موضوع مورد نظر ، اند یشه و حوا س خود را متمر کـــز سازند آنرا تحت بررسی‌قرا ر دهند و درزمینه ازخودپرسش‌ها ی کرد ه به پا ســخ درست‌و منطقی آن نا یــل‌آیند ، بحیث نمو نه مو ضوع ایجاد شد ه (تقلید) است .نو یسند ه باید با حـوا س آرا م ، دقت زیاد معلو ما ت‌کا فی در بار ۀاصل تقلیـد اثرا ت آن در افرا دواجتما ع، که عنا صر بر جستۀ مو ضوع را تشکیل کرده و بمثا بـۀستو ن فقرا ت در نگار ش است از خود سوا لاتی‌بکند ،مثلا :تقلید چیست ؟ در‌کدا م زمینه باید تقلید کرد از کـه باید تقلید نمود؟چگو نه باید تقلید کرد ؟کدا م نو ع تقلیدچه نتا یجی رابار می آورد ؟ تقلید های منفی برا ی‌کـدام‌مرد م چه مصیبتها یـی ر ا ایجاد کرد ه است ؟ کدا م مردم‌از تقلید های مثبت نفع برد ه اند ؟ تاکدام حد با یـــد تقلید نمود؟ : ...

اینگونه سوالات وا مثال‌آن‌نکا ت و عنا صر بسیـار مهمی رابد ستر س نو یسند ه‌میگذارد که همه را بایــد تر تیب و تنظیم کــردو درجا یش بکار برد.

اینکه نگار ند ه چگو نــه باید فکر کند ، ازکدا م‌نقطـه آغا ز نما ید و فکر خود ر ابرچه پا یه واسا سی قراردهد، مر بوط به خو د ش ا ست ،زیرا فکر کرد ن کار ی ا ست درو نی و ذهنی و هر کـس‌به رو شی خا ص درمو ضوع های مختلف فکر میکند . ا زهمین جاست که رو شهاوسبک های متنو ع درنگار ش‌پد یـد می آید . (۲)

---

(۱)سمیعی حسین، آییـن‌نگار ش ، تـهرا ن ۱۳۹۰ :

(۲)محجو ب وفرزا م‌پور ،فن نگارش ، ص ۴۷

منتها باید گفت که نویسنده نباید پایهٔ تفکر خود را کاملاً
وبصورت یکنواخت روی چیزهای غیر محسوس قرار
دهد بلکه پایهٔ تفکر او تا اندازه یی باید برروی مدرکات
و حسیات هم گذاشته شده باشد چنانکه آنچه را
که در بارهٔ موضوع مورد بحث بچشم خود دیده یا از
دیگران شنیده است بخاطر آورده در زمینه به تفکر
بپردازد ، سپس به اندازهٔ کافی از ین همه چیز هامواد
وعناصر اولی مقاله اش رافراهم ساخته آنگاه آنها را
به نیروی فکر واستدلال بهم ارتباط دهد وبه نگارش
دست یازد .

در حقیقت فکر کردن از نوشتن جدا نیست بلکه
عامل اساسی فن نگارش داشتن فکر درست وذوق
سلیم است (۱) نگارش زیبا ورسا آنست که موضوع آن
قبلا بادرستی ومهارت در ذهن پرورش و تنظیم شده، صورتی
دلپسند ومنطقی ویکدست بخود گرفته باشد آنگاه
اقدام به بیان آن شود

۳ـ مرحلهٔ بیان فکر : پس از تنظیم فکر نوبت میرسد
به بیان فکر ، یعنی نویسنده هرگاه به ایجاد فکرو تنظیم
نایل آید میتواند به آسانی آنرا بیان کند مشروط بر
اینکه در ین زمینه استعدادو بصیرتی داشته به مشق
وممارست پرداخته باشد

در مرحلهٔ بیان فکر دوراه وجود دارد . یکی گفتار ودیگر
نگارش ونویسندگان غالباً راه دومی را انتخاب میکنند،
در حالیکه بعضی از ادبا مخصوصاً مبلغان ازراه
تحسین استفاده کرده فکر ایجادو تنظیم شده راتوسط
گفتار ارائه میکندو درین راه البته آنها قدرتی اندوخته

(۱) سمیعی حسین ، آیین نگارش، ۱۳۱۹

اند. چنانکه شاید نتوا نند از عهدهٔ بیا ن فکر بوسیلهٔ نگارش بدر آیند .

اما هستند نو یسنده‌گا نی بزر گ که به هر دو طر یق میتوا نند فکرخود را بد رستی بیا ن‌نما یند ، اگر نیک بیند یشیم گفتار میا ن تفکرونگار ش بمنزله حلقه یی‌ا ست یعنی در بین این دو ر ا ه‌ابرا ز تفکر ار تبا ط محکم وجود دارد ، چنا نکه یکی‌اثر پذ یر دیگر است مثلا نو یسند ه وقتیکه معا نی را به تصور میآوردو آنراترتیب میکند آنگاه در صو ر ت‌نگار ش نخست عبار تی برا ی آن در ذهن خود تهیه کرده سپس آنرا می نو یسد ودر اینصور ت هر قدرگفتا روا ضح و روشن باشد نگارش به هما ن پیمانه روا ن ورسامی آید . همچنین قدر ت و استعداد در نگار ش سبب‌افزو نی قوه گفتار میگردد . باآنهم میا ن نگار ش وگفتا رکه از طر ق‌بیا ن تفکر اند قسماً برتر ی وامتیاز ی‌وجو ددارد و اینك به شر ح آن پردا خته می‌شود .

برتری گفتار بر نگارش

۱ ـ در گفتار به مواد ولوازمی از قبیل قلم ، کا غذ ورنگ ضرورتی پیدانمی شودحا لا نکه در نگار ش لا ز م است نخست مواد فو ق تهیه گردد وبعد اقدا م به کا ر شود .

۲ ـ هنگا م گفتار ، حرکات‌و اشارات چهره ، چشم ،ابرو و دست خیلی زیاد مفید واقع‌می شود در حا لیکه نگار ش این مز یت را ندارد .

۳ ـ لحن در گفتار خیلی‌زیاد مو ثر است در حالیکه‌ا نگارش فا قداین مز یت‌میباشد مثلاً درگفتار هرگاه گویند ه جمله یی را به آهنگها ی‌مختلف ادا کند شنونده از آ ن

معانی مختلف میگیرد چنا نچه در فقر ه : «دانش برای انسان سود مند است .» اگر فشا ر بر کلمهٔ دانش وارد شود معنی جمله چنین می شود که تنها دانش برای انسان سودمند است و بس نه چیز ها ی دیگر ، هر گا ه فشا ر بر کلمه انسا ن وار دگر دد معنی جمله این می شود که دانش تنها و تنها برای انسان سودمندا ست وبس نه برای چیز هـا وموجودات دیگر اگر بر کلمهٔ سودمند فشارانداخته شود جمله چنین معنی میدهد که بسیار چیز ها سود منداست و دانش هم از آن جمله است . همچنین از همین جمله با تغییر لحن ومحل فشارمفهوم های پر سشی وتعجبی هم گرفته می‌شود.(۱)

٤ ـ در گفتار بیم آن نیست که طرف مقابل به مفهوم بعضی قسمت های آن پی نبرد ویا در برابر بعضی از مفهوم ها به شك وترد دمواجه گردد ، چنانکه دروقت پیدایش این گونه معضله شنونده می تواند دوباره توضیح خواهد و قناعت حاصل کند ، حالا نکه در نگارش این احتمال موجوداست که برخی از مطالب برخواننده مجهول ماند و یادر زمینه شك و تردیدی برایش دست داده راه حل و جواب به آن نیابد ، بدین ترتیب به سبب فکر و تامل در موضوع وقت ضایع گردد و کسالت روی دهد .

٥ ـ در گفتار سخنران آنقدر زیاد به قواعد دستوری زبان و دیگر ضوابط ادبی مقید نمی باشد ، چنانکه در حین گفتار اگر کلمات بجایش استعمال نمی شود و یا در ترکیبات نقص پدید ارمیگردد و یا سویهٔ سخن رانی آنقدر عالی نمی باشد چندان انتقا دوارد نمی شود در حالیکه در

---

(۱) صور تگر ـ لطف علی ، سخن سنجی ، چاپ سوم ، ص ۱۳ .

نگار ش کو چکتر ین لغز ش دستوری و فتو ر در نو شته
مورد توجه بوده به آ ن انگشت انتقاد گذا شته می شود

برتری نگارش بر گفتار

۱ ـ نگارش زبان اد بی است ، یك نو یسنده هیچگاه نمیتواند با آن لطا فت بیا ن و صراحت لفظ که احسا سات خود را روی کا غذ می آو رد به گفتار پردازد .

۲ ـ در نگار ش از ینکه در یك گوشهٔ تنها یی و پرا ز آرامش پدید می آید عیو ب و لغز شهای لفظی و معنو ی کمتر دیده می شود همبسته گی میان همه نکات و بخش ها ی نگار ش ر عایت میگردد ،حالا نکه در گفتار همو ا ر ه یك یا چند نقص اد بی رونما می شود .

۳ ـ در نگارش عوا ر ضی که سبب کاهش اهمیت و عدم تا ثیر آن به طرف مقا بل شود از قبیل لکنت ز با ن ، دگر گو نی لهجه ، ضعف و کرا هت صدا و نظایر آن به مشاهده نمی رسد ، بر عکس در گفتار بر وزاین چیز ها متصور است .

٤ ـ نگار ش طرف مقا بل را برای درك مفا هیم بز ما ن و محل معین مقید نمی سا زد بلکه از یك ا ثر نگار ش یافته در غیاب نو یسند ه وحتی پس ازمرگ او میتوا ن مستفیدشد . همچنان فاید ه آن منحصر به عده محدودی نیست بلکه هرکس از آن استفاده میتواند کرد . در حالیکه گفتار محتاج بحضور گوینده وشنونده بوده بایددر موقع مخصوص وبرای مردمان محدودصورت گیرد .

۵ـ از اینکه فراموشی درطبیعت انسان سرشته است پس در صورت نگار ش یك اثر اگر فراموشی درموضوع دست میدهد، می توان باز به آن اثر مراجعه کرد و معلو ما ت خود را تجد ید نمود در حالیکه درگفتاراین

مزیت سراغ نمی‌شود ونمی‌توان پس ازمدت زیاد شخص؛
وقت ومحل معینی رادو باره‌وبتکرار حاضر وآماده ساخت؛
اگرچه پیشرفتهای علمی و بوجود آمدن وسایل تخنیکی جدید تااندازه یی‌این نقیصه رامرفوع ساخته ومیتوان‌توسط ثبت صدا این کار را کرد،اماتعمیل آن برای همه ودرهر جا مشکل وبرای هر کس به آسانی میسر نیست .

انواع نگارش

نگارش از دو نگاه موردبحث و بر رسی قرارمیگیرد:
از نظر موضوع واز نگاه شکل و ساختمان . نگارش از رهگذر موضوع تقسیم می‌شود به :نامه نگاری حکایت و افسانه ، مقامه ، مناظره، پندو حکمت ، ترجمه ،دیباچه و مقدمه ، مثل ، تقریظ و انتقاد ، داستان ، نمایشنامه ، زنده گینامه وبعضی‌دیگر که هر کدام شرح و بسط زیادی را ایجاب میکند .
هرگاه بخواهیم این همهٔ تقسیمات متعدد را در نگارش بدقت بررسی کرده آنرا بصورت خلاصه و موجز د ر آوریم کار ما شکل بهتری را بخود میگیرد ، آنگاه تقسیم نگارش از لحاظ موضوع بدینگونه منطقی و جامع مینماید باآنهم چنین خواهد بود :
۱ـ نگارش قصصی (Narrative) : ازجهتی قصصی گفته می‌شود که اینگونه نگارشها به سرگذشت هاو قصه ها نسبت پیدا میکند و قصه عبارت‌از حکایت نمودن از چیزیست خواه واقعی باشد ویا فرضی، نگارش قصصی مشتمل بر موضوعاتی از شرح حال‌مشاهیر و بزرگان تاریخ و حوادث تاریخی واقعی یافرضی،وقایع‌جنگی،حکایت‌ها وافسانه هامی باشد ،چنانکه در سوانح نگاری علاوه بر معرفی شخص نظری بروضع اجتماعی و اقتصادی او

انداخته شود و نگارنده باید در پی شرح و
بسطی باشد که در حیات آن شخص اثر قوی دارد ودر
تاریخ نویسی نویسنده با یدعنا صری را انتخاب کند که
در ظهور واقعه مهم و قابل بحث بشمار میرود ، زیرا بیان
جزئیات یك عصر در کتابی‌هم نمی گنجد تا چه رسد به یك
مقاله و همچنین درحکایات ،قصص و امثال اینها ضروری
است که نویسنده در عنصراول زمان و مکان و تمام‌چیز
هایی راکه متعلق آنست ا زاشخاص حقیقی و فرضی‌تعیین
نماید و در موضوعات فرضی‌و خیالی هم زمان و مکان‌مقرر
گردد تا اندازه یی رنگ‌حقیقی‌را بخود بیگیرد .

۲ - نگارش وصفی (Descriptive) : این‌نوع‌نگار ش
به سببی‌وصفی گفته شود که نسبت آن‌بو صف‌می‌باشد وآن
عبارت ا زبیان امریست بذکر صفات ممثل آن .

نگارش و صفی مو ضوعاتی‌راز قبیل حیوا ن ، نبات و
جماد ، عمارات و ثغور ،مناظرطبیعی و مصنو عات ، امور
معنوی مانند : اثر طبایع‌واخلاق در اشخاص را در بر
میگیرد . در نگارش وصفی‌نگارنده باید موضوع مورد
نظر را چنان بدقت تمثیل‌نمایدو آنرا با الفاظی تصور کند
که حقیقت آن آشکار گردد، یابه عبارت دیگر بهترین‌وصف
آنست که در اثر آن موصوف‌طوری مجسم شود که گو یا
پیش چشم جلوه گری دارد ونویسنده بدو طریق میتوا ند
در ین زمینه توفیق حاصل کند. نخست‌اینکه قبل‌از نگارش
باید صورت عقلی تام‌وواضح‌برای موصوف ترتیب دهد ،
و دیگر آنکه مقصود نگارنده‌در توصیف باید بر اسا س
حقیقت بنا یافته با شد ،طوریکه موصوف ازماورا ی
خود فرق وامتیاز یابد ، پس‌درین مورد باید از مبالغه
که موصوف را از حقیقت‌آن‌دور می سازد پرهیز نماید .

مقالات تفسیری نیز وصفی گفته می شود ، زیرا در هردوی آن وصف رعایت میگردد وفرق آنها در ین است که دریکی اوصاف معنوی ودر دیگری حسی اساس کار قرار دارد همچنان میتوان نگارشهای تفسیری را مقابل نگارشهای فکری قرارداد ،چه مقالات تفسیری به حقایق ثابت تعلق داشته ونویسنده در نگارشهای فکری آزاد می باشد .

۳ـنگارشهای فکری (Argumenlative) :
آنگونه نگارشها را فکری گویند که معانی آن تنها بفکر استنباط شده اساس کارمحض امور ذهنی ومعنوی باشد . موضوع نگارشهای فکری عبارت ازعادات، ملکات وصفات اسباب حوادث ونتایج آن مفاد ومضار اشیأ ،مسایل اجتماعی ، جدلی و نظایر اینها می باشد .

مقصود از نگارشهای فکری آنست که درآن نویسنده میخواهد به تأیید موضوعی که در نظر دارد اظهار رأی کند واو این کار رابه واسطهٔ یکی ازوسایل چون ضرب المثل‌ها، استدلال به تجارب ودلایل عقلی میتواند انجام دهد ، اما درین میان مادهٔ اصلی نگارشهای فکری تنها براهین عقلی قیاسهای منطقی بوده که تجارب درست ومشاهدات دقیق آنرا نیروو قدرت میدهد. هرگاه این سه نوع نگارش را مورد دقت قراردهیم چنین بر می آید که هر کدام درصعوبت متفاوت اند، آسانتر ین آنها نگارش های قصص است البته نگارش وصفی در درجهٔ دوم قرار میگیرد زیرا نویسنده درین دو نوع نگارش میتواند از عالم خارجی استمداد جوید واستفاده کند .

امامشکل ترین تـــوا ن نگارشهای فکری است بـرای اینکه تنها به قوهٔ قریحـــه نویسنده ودر جات معلومات و تجارب اوتعلق میگیردو بس. بنابر آن دانش پژ و هـــا ن و مبتدیان فن نگارش لازم است در مرحلهٔ نخست از نگارشهای قصصی ووصفی آغاز نمایندو آنگاه به نگا رشهای فکر ی دست یا زنـــد.



طبقات نگارش

نگارشها محتوی هرموضوعی که باشند به یك شکل ویـــك سو یه نگا شته نشده بلکه دارای صور تها وپایه هـــای متفاوت و متمایز اند ، چـــه استعداد ،لیا قت ودستر سی دراد ب وسعی وعلا قه هـــرنو یسنده نا همگون است ،از آنرو طرز نگارش آنها هـــم مختلف میبا شد.

اینك نگارشها ازنظرشکل وساختمان مورد بررسی قـــرار میگیرد وبالاخره به طبقـــا ت گوناگون جدامی شـــود، د ر گذشته گاهی نگارشها ازرهگذرساخت وشکل به مو جز،مسجع وعاری ویاجز آن تقسیم شده است (۱) اما امروز بادرنظر داشت آراوپژو هشهای نوین،نگار شها راازاین نگاه میتوان به ترتیب زیر طبقه بنـــدی کرد :

۱ـ نگار ش عالی یا بلند :

بر آنگونه نگارشها گفتـــه میشود که محتوی فکر هـــای تازه واندیشه های براز نده بوده به عبارت بسیار رسا ، جزیل ومنسجم بیان شده باشد. نگارش عالی انباشته ازالفاظ

---

(۱) غیاث اللغا ت، چا پ هند ،ص ٤١١،نشر فار سی، ذبیح الله صـــفا ، ١٣٤٧ ،ص ١١٤.

نغز وزیبا وپراز ترکیبـــها یِ مصنوع ومتکلف میباشد. این گونه نگار ش با محسنا ت لفظی ومعنوی آراسته بو ده دارای کنایه ها ، استعاره ها وتشبیهات لطیف است، چنان که برتری واستواری آن خردهارا به شگفت آوردو تأثیر بزرگی بر خواننده وشنو نده صاحب ذوق بنماید. اینچنین نگار ش غا لباً به استا دا ن ودانشمندان ارتباط میگیـرد ، همچنان در دیباچه های ادبی وموا رد دیگری ازاین قبیل که در خور اعجاز بیان و شا یستهٔ انگیز ش عواطـــف و احساسات باشد ، اینگو نه نگارش به کار میرود . (۱)

۲ ـ نگارشهای ضعیف یاپا یین

این چنین نگار شها خیلـی ساده بوده ازلحاظ مایه وپایه دردر جهٔ اخیر قرار میگیرد ،چنان که درآن به لطا فـت معنی ،فصا حت لفظ ورسایی تعبیر چندان توجه نمیشو د ودر خور فهم همه گان میباشد .نگار شها یِ ضعیف راکسا نـی به وجود می آورند کــه ازضوا بط زبان فنون ادبــی واسا سات نگارش واملا بـه قدر کافی آگاهی ندا شتـه باشند.

۳ ـ نگار شهای ساده ومیانین (۲) :

این گو نه نگار شها میا ن نگار شها یِ طبقهٔ عالی وضعیف قرار گرفته از رونق وبرتری نخستین وساد گی دومیـــن آمیخته میباشد نگارش متوسط، ساده ، روان ورساست. از ابتذال معنی وسستی عبار ت مبرا میباشد .ازاین رو ایــن نوع نگارش مورد عمل وقبول بسا از نویسنده گان و ا فراد جامعه میباشد .

---

(۱)سمیعی حسین ،آییـــن نگار ش ،چاپ تهرا ن ،۱۳۱۹،
(۲) محجوب جعفر و فرزام پور، فن نگار ش ، ص ۸۰ .

ازاین که دراین نــوع نگارش از کنایه ة استعا ره وتشبیها ت به اندازهٔ اعتدال استفاده میشود خواننده تاجدی در زمینه به تعقیدات وتکلفات لفظی ومعنوی مواجه نمیگردد ، ازاین رهگذر ونسبت همین مزیت و زیبا یی ا ینگو نــه ا نگارش بوده است که عــد ۀ زیادی از نویسند ه گا ن و دانشمندا ن ومردمان با ذو ق همین طریق را پیمود ه اند .

همچنین این نوع نگارشها بیشتر در نو شته های ادا ری وسخنرا نی هایی که درمحافل همه گانی صور ت میگیر د ، معمول است وتعداد آن نیز نظر به دو نوع دیگر نگارش بیشتر میبا شد .

وظایف نگارش

نگار ش یك پدید ۀ اجتماعی است، اساس وریشهٔ آنــرا میتوانیم در اعماق حیــا ت اجتما عی جستجو کنیم چنان که، نویسنده یی که میخواهــد در مو ضوعی به نگــار ش پر دازد نخست جز ییات کــارخود رااز اجتماع اخذ میکند وآنرا در مخیلهٔ خود پرور ش وتنظیم کرده آنگاه به ا را یهٔ آن میپر دازد .

همین اثرادبی به ذات خود بالای افراد اجتماع مو ثــر بوده از جملهٔ احتیا جات بشری به شمار میرود . فن نگارش با اجتماع وافراد بشری رابطهٔ نا گسستنی داشته در ایجاد ارتباط بین افراد اجتماع نقش ارزنده یی دارد، ازآنرو د ر این زمینه دوو ظیفهٔ عمده راانجام میدهد که عبارت ا ست ا ز پرور ش یك معنی از یــك طرف ،وتفهیم وانتقال معنا ی پرور ش شده از جانب دیگر .

۱ - پرورش معنی :انسانها هر روز هنگامی که به فعالیت های عادی وروزمره خود میپردازند صدها چیز را در اطراف وجوانب خود مشاهده میکنند، به حادثه ها و مسایل گوناگونی برمیخورند اما به جز عدهٔ معدودی که بادقت نظر وژرف بینی بدانها مینگرند، دیگران با یك نگاه سرسری از برابر آنهمه عبور میکنند . آنها یی که بدین چیز ها عمیق و بدین مسایل دقیق فکر مینمایند و آنها رامورد توجه وتحلیل قرار میدهند،همین نویسنده گان حساس وخرد مند اند.

نویسندهٔ توانا از یك مسألهٔ کوچك ویك نکتهٔ جزئی که به آن مواجه شده است در مخیلهٔ خود یك موضوع بزرگ وعالی راایجاد میکند وپس ازایجاد ،سرو صورتی به آن بخشیده با تحلیل اوضاع اجتماعی وارتباط آن به موضوع ،مفهوم ارزنده یی رابه وجود می آورد به شرح وبسط آن میپردازد ،بدین طریق نگارنده موضوع را پرورش میدهد ودر نتیجه ،یك اثر ادبی راتهیه مینماید.

در حقیقت این وظیفهٔ عمده وبزرگ رانگارش انجام میدهد، زیرا به وسیلهٔ همین فن است که نویسنده معنی بدیعی راکه ازمشهودات ومدرکات انتزاع کرده است تنظیم میکند وآنرا با نظر داشت جزئیات موضوع وشرایط محیط وموقف خواننده وشنونده به کمك نیروی درونی وتخیل پرورش داده آماده میسازد .

البته هرقدر نویسنده درنگارش دست قوی داشته باشد ،همانقدر میتواند موضوع رابهتر وعالیتر پرورش دهد .

۲ـ انتقال موضوع به ذهن خوانندهٔ و شنونده؟
وقتی که در نگارش وظیفهٔ نخستین آن که عبارت از پرورش موضوع است به پایان رسید، آنگاه وظیفهٔ مهم و با ارزش دیگر آن آغاز میبابد که عبارت از انتقال والقای موضوع است به مغز طرف مقابل.

همانگونه که نگارش، موضوع را به کمك مخیله پرورش میدهد، همچنان توسط الفاظ وترکیبها آنرا ارایه وبه ذهن طرف مقابل انتقال میدهد. دراین زمینه نیز وظیفهٔ نگارش خیلی سنگین وبارازش است، چنان که هر قدر معنی لغوی ومفهوم کلمه به درستی بررسی و تناسب بین کلمات رعایت شده باشد وهر قدر آهنگ کلمات وارتباط آن به خوانندهٔ و شنونده مد نظر بوده باشد، به همان اندازه وظیفهٔ نگارش به خوبی انجام شده میباشد.

باید گفت در ارایه وانتقال موضوع به ذهن مخاطب مراعات چند نکته که از وظایف اساسی نگارش به شمار میرود، ضروریست:

نخست، جزئیات موضوع با کلمات مأنوس ومتناسب ادا گردد. دودیگر، ارایهٔ موضوع باتذکری از اضداد آن به وجه نیکو و بهتر صورت گرفته میتواند، زیرا اگر چیزی به کمك ضد ومقابل آن بیان میشود خوبتر درك میگردد. سوم، وقتی که دراین زمینه تحلیل منطقی موضوعات به صورت واضح وخوبتر نمایان ومجسم گردد انتقال آن به شکل بهتر انجام میپذیرد.

درنتیجه، میتوان گفت که نگارش درآن واحد دووظیفهٔ عمده را انجام میدهد وانجام آن به وسیلهٔ کلمات وترکیبها صورت میگیرد، چنان که ازیك طرف مشهودات ومدرکات نویسنده را مجسم وبیان میکند واز سوی دیگر آن رادر

ذهن خوا ننده وشنو نـده انتقال میدهد (۱)

از مطا لعهٔ وظایف نگارش به مفاد آن نیز پی میبر یم چنا ن که میبینیم نگارش آ نچه راکه جز در اندیشه وجود ندارد روی اوراق ویا ز با ن نقش مینما ید. خوا ننـده و شنونده راازوجود مطلبـی آگاه میسا زد.

دیگر این که همین نگارش معر ف حقیقی شخص است نخستین چیزی که یك شخص ویك فرد تحصیل کرده را به دیگران می شنا ساند زبـا ن وقلم اوست، همچنین همین نگار ش است که به بهترین وجه خاطرا ت گذ شته و حال را تشریح وتفسیر مینما ید.

صفات نگارش

گفتیم نگار ش نظر بـه قدر ت وتوانا یی نو یسنده به درجه هاو طبقا ت مختلف جدا میشود، چنان که بعضاً عالی ورسا بوده برخی دیگـر مبتذل وضعیف میبا شد.

اینك ما در اینجا زیبا یـی ها وصفات پسندیده وهمچنین عیوب وصفا ت نا پسند هـر کدام ازین گونه نگار شها را برمیشما ریم تارا هنما یـی برای دانش پژ وهـان و علاقه مندان درزمینه باشد. پس بر نویسنده است که ایـن صفا ت رادریابد وبشنا سدودر نگار ش آنرا در نظـر گیرد تا اثرش به صفت خوب نگار ش آراسته گر دد، از عیو ب نگا رنده گی بر کنا رماندو در نتیجه اثری عا لـی ومقبول به وجود بیاید.

---

(۱) لطف علی صور تگر، سخن سنجی، ص ص ۳۱-۳۴، ومقا لهٔ «موضوع وشکـل در اثار ادبی» نوشتهٔ راعـی، مجلهٔ ادب، شمارهٔ (۶)، ۱۳۴۶.

نخست، صفات پسندیده نگارش

۱ - رسایی : و آن برگزیدن ترکیبها وکلمات است که رسانندهٔ معنی مقصود باشد ، از آوردن رموز و اشارات بسیار و پیاپی که مایهٔ اشتباه گردد، خودداری شود.

۲- سادگی : و آن چنان است که نگارش از هرگونه تکلف و صورت سازی بیش از حد عاری باشد ، مفهوم به عبارت ساده ، قریب به فهم وبی هرگونه تعقید ادا شود ، چه سخن هر چه ساده تر و طبیعی تر باشد تأثیر آن زیاده تر میباشد ، البته این بدان معنی نیست که اثر کاملا عادی و فاقد ارزشهای ادبی باشد ، بلکه معانی تازه در قالب الفاظ نغز و ترکیبهای استوار ابراز گردد و بدین وسیله سخن متین و جزیل نماید و بر خواننده و شنونده تأثیری بزرگ به جا گذارد.

۳ - تناسب : وآن برقرار نمودن ارتباط و مناسبت میان الفاظ ومعانی در نگارش است، چه کلمات غالباً دارای معانی مشابه و نزدیك به هم اند، اما بعضی از آنها برای بیان یك نوع مفهوم و برخی برای ابراز مفهوم دیگر مناسب میباشد . به صورت عموم باید در نگارش تناسب معانی با یکدیگر پیوند جمله ها با هم و پیوستگی الفاظ یك بادیگر حفظ و رعایت گردد .

٤ - وضاحت : و آنچنان است که در نگارش ایجاز و اطناب در نظر گرفته شود ، ترکیب نه آنقدر موجز باشد که مخل معنی گردد و نه آنقدر به درازا کشد که ادراك معنی مشکل شود . یعنی باید سخنان زاید از کلام دور گردد واز آوردن الفاظ همگون بیش ازحد ضرورت جلو گیری شود.

۵ ـ موانست : چنان است کـه ترکـیب جملات مطابق بـه روش زبان مورد نظر تهیه شده باشد نه به تقلید از کدام زبان بیگانه ، همچنان الفاظ مأنوس و مربوط به همان زبان خاص به کار برده شود نه الفاظ و کلمات خارجی ، جز در صورتی که معادل آن در زبان مورد نظر وجود نداشته باشد .

دوم، صفات ناپسند نگارش

۱ ـ نارسایی : آن است که در نگارش بیشن از حد ضرورت واندازه کفایت کوتاهی وایجاز صورت گیرد . بنابر آن نارسایی شکل موجب نادرستی معنی و دشواری فهم مطلب گردد.

۲ ـ پراگندگی :آن است که نویسنده مفاهیم وعناصر مهم نگارش رادر جایش قرارندهد ، موضوع رابی‌ترتیب و پراگنده ادا کند ، بنابرآن سخن متانت و جزالت خود را ازدست‌دهد و نامطبوع واقع گردد .

۳ ـ درشتی : آن است که سخن نسبت آوردن کلمات و ترکیبهای نا ملایم روانی و خوشایندی خود را ازدست داده درشت وگران نماید ، یعنی شنیدن آن بر گوش سنگین افتد ، خواندن آن برزبان ثقلت بار آورد و طبع را از ان نفرت آید .

٤ ـ اطناب : آن است که سخن از حدود معینی درازشود حشوو زواید در آن راه یابدار انرو رشتهٔ سخن از انچه بدان آغاز شده است برون افتد .

۵ ـ یك نواختی : ان است که نویسنده همواره بر یك

نهج سخن اداکند و جمله هارااز نگاه وجه تر کیب همگون آورد ، در اثر او از نگاه‌شکل تنوع و از نگاه معنی تازگی نباشد،ازآنرو تکرار یکنواخت،مایهٔ خستگی دماغ و آزردگی خاطر گر دد .

٦ - تقلید بیگا نـه :آ ن ا ست کـه نویسنده در طرز اداو بیان‌مطلب ، در ترکیب جمله ها کار برد الفاظ از زبان‌بیگانه تقلید کند و یا بیش از حد به جای کلما ت اصلی زبا ن ،عناصر د ستوری زبان دیگری را بگنجا ند .

ما تاا کنو ن مو ضو عا ت‌گو نه گون مر بوط به نگارش را تحت عنوان « بحثها یی‌در زمینهٔ نگارش» تقدیم داشته‌ایم .ا ینك‌در آخر یـن‌بخش از این سلسله نخست میپردا زیم به شر ح ا ین‌که در نگارش چه نکاتی را باید رعایت کردوبعد مشکلا ت‌نگارشی را در محیط خود مان و لو مختصر هم باشد موردبر رسی و دقت قرار میدهیم.

مراعات نکاتی چند در نگارش

برای یك نویسنده تازه‌کارمخصوصاً دانش آمو زانی که علاقه‌مند این رشته‌ا ندحتمی‌است تا گذشته از موضوعاتی که قبلاًدرزمینه ارایه داده‌شد ه‌است ، نکاتی را که اکنون بدان اشاره میشود نیزرعایت‌کرده قبل از آغاز به نگارش آنرا مدنظر داشته باشند :

۱ - نگارنده باید با ذ وق‌و نشاط روح به نوشتن آغاز کندو به مسلك و کار خـود‌که نو یسنده گی است جداً علا قه‌مند باشد، در هنگـام‌نگارش اندوه و تشو شات فکری را باید از خـود دور‌داشت وبا فرا غخا طر شروع

به نوشتن کرد . بنابر آن ، اگر نو یسنده طبع را برای ایجاد معانی تازه و ابتکار عبارت درست و تهیه مضمون آماده نمیبیند همان لحظه باید قلم را بر زمین گذاشته ، کار خود را به موقع مساعدی معطل نماید . زیرا آنچه که از تحمیل جبری بر خود آماده شده باشد بی عیب نبوده جالب نمی افتد .

۲ ـ نگارنده باید قبل از سنجش موضوع در ذهن وطرح روش مطالب به نوشتن نپردازد ، و لو موضوعی کوچك و سطحی هم باشد ، تادر کارش لغزش و پراگنده‌گی راه نیابد ، آنانی که تازه دراین زمینه قدم گذاشته اند در نگارش مضمون بعضاً ازعجله کار گرفته ، برای این که زود تر فارغ شوند به شتاب و بدون سنجش دقیق، دست به کار میشوند ، درحالیکه درنگارش باید بردبار، با حوصله و دقیق بود ، در اطراف موضوع قبل از نوشتن باید خوب فکر کرد و مشخص ساخت که چه مسایلی رامیتوان در آن گنجانید .

۳ـ نگارنده باید برای نوشتن وقت مناسب تعیین نماید ، همواره و معمولا جارو جنجال و هیا هوی خارج ازمحل ، تردد عراده ها، گریه کودکان و امثال این گونه قیل و قالها مانع تمرکز قوای فکری میگردد در چنین وقت و محلی کمتر کسی موفق به ایجاد نوشتهٔ خوب میشود ، اگر ممکن باشد هنگام نوشتن باید تنها بود ، وقتی کسی نزد ما باشد و لوکه سخن نگوید باز هم کم و بیش توجه مارا به خود جلب میکند و باعث تشتت فکری میشود .

٤ـ نگارنده بایددر نگارش، حد اعتدال را رعایت کند ، تناسب میان شکل و محتوی را در نظر داشته باشد ، از آوردن فقره های معترضه واضافی اجتناب ورزد، چنان که نوشته اش نه آنقدر طولانی گردد که نکاتی برای

طرف مقابل اضافی نماید ونه چندان موجز که در ارائـه
معنی قاصر باشد ، یعنـی نگارش نه طویل ممل و نـه
قصیر مخل باشد بلکـه د رهمه موارد تناسب میان لفظ
و معنی مراعا ت شود .

۵ - نگارنده باید از به کار بردن کلمه های نا مأنو س
والفا ظ متروك ووا ژه هـای بیگانه که نظیر ان در خـود
زبان موجود باشد واز لغاتی که معنای ان بدرستی فهمیده
نمیشود و یا اشتباه پیـدا میکنند صر فنظر نماید همچنان
از کثرت استعمال واژه هـای مترادف وبه کار بردن کلمه
های رکیك و ثقیل که ازدرجه‌اثر میکاهد ، باید دوری جست.
چه مفهوم و مضمون شریف باید با الفاظ شریف بـیا ن
شود و معنی خوب را عبارت ستوده در خور است ، گرچه
نو یسنده توانا می تواند که الفا ظ مبتذل و پیـشـ‌پا
افتاده راطوری در نو شتـه جا دهد که طر ف مقابل آ نر ا
همچون واژه های تازه وبدیع تلقی کرده طرف تـوجه و
دلچسپی وی واقع گردد.(۱)

۶ - نگارنده باید در هرحال متوجه موضوع نـگار ش
بوده آنرا به اصول وفرو ع جدا کند وهر بـخش را د ر
جایش ارایه دهد چنان کـه هنگام بیرون شدن از یـک
بخش و وارد شدن به بخش دیگر پیوسته گی آنهارارعایت
کرده نگذارد که از هـم گسیخته نمایند و یا کامـلاً
به هم بیا میز ند واز هم د یگر تشخیص نشوند

۷ - نگارنده باید که د رنگارش اقتضای حال و مقام
را از نظر دور ندارد . بدین معنی که فهم و ذوق طـرف
مقابل را مراعات کرده بـه نگارش پردازد ، همچنیـن

---

(۱) دکتر جعفرمحجوب،زبان‌و ادب فارسی ، مجلهٔ یغما ،
سال ۲۸ ، شماره پـنـجم ، ص ۲۸۶ .

هنگام عیش و سرور باید عبارات و محتوای مضمون مسرت و طرب افزا باشد ودر وقت غم و اندوه تسلی دهنده و تسکین امیز . به همین گونه باید در سایر مواقع حال و مقام در نگارش جداً رعایت گردد .

۸- نگارنده باید که اصل موضوع و مفهوم اساسی را با دلایل بر کرسی بنشاند .چنان که گفته اند ادعای بدون استدلال صفت مردم نادان است پس در نگارش ، موضوع باید تا حد امکان با دلایل ارایه گردد ، چه در غیر ان سخنان عامیا نه امتیازی نخواهد داشت و مقبول طبایع نخواهد افتاد .

۹ - نگارنده برای آن که اثرش مورد توجه قرار گیرد، باید مقدمه وآغاز آنرا رسا و جالب بنویسد زیرا اگر مطالب اول عادی و سطحی باشد در همانجا از خواندن آن صرف نظر میگردد، همچنین خاتمهٔ نگارش نیز باید جزیل و دلچسپ باشد(۱) چه در غیر آن ارزش دیگر قسمتها هم از میان خواهد رفت . البته چیزی که به خاطر طرف مقابل باقی مانده در آینده زمینهٔ قضاوت وی قرار میگیرد ، همین قسمت اخیر نگارش است .

مشکلات نگارش در محیط ما

آنانی که به مسایل ادبی سرو کار دارند و آثار ادبی و نگارشهای معاصر را بررسی میکنند به این نتیجه میرسند که در برابر نوشته های عالی بعضاً آثاری جلب نظر میکند که نارسایی‌هایی داشته از نگاه پرورش معنی و طرز

---

(۱) اسدالله شهر یاری ،ساده ترین رهنمای زبان فارسی ، تهران ، ۱۳۳٤ ، بخش انشا ، ص ۱۷

ترکیب و شکل نقص وعیبهایی در خو ددارد .یعنی امروز هستند جوا نانی که بسیارخوب مینویسند پر محتوی و مبتکرا نه واما عده یی هم وجود دارد که درآثار آ نا ن نارسا یی‌ها دیده میشو د .حتی بعضاً هم قادر به نگارش نوشته های کوچك و معمولی‌هم نیستند و بسیار به مشکل و پر از غلطی نامه‌یی و یا مکتوبی عادی را میتوانند نوشت .

این نکته واضح است که امروز همگام با تحول‌زنده گی طرز نگارش و نو یسنده گی‌نیز معروض به دگر گونی شده ساده نویسی را یج وشیوه نوی که عبارت از روان و بی تکلف نوشتن باشد ، درنگارش ایجاد گرد یده است نه این که مانند گذشته هنرنویسنده در مغلق وپیچیده نویسی ولغات‌مشکل‌ودور ا زفهم مردم ر ا استعمال کرد ن باشد ، اما با آنهم هستندجوا نانی که حتی پس ازفراغت از تحصیل قادر به این‌نیستندله سطری چند به درستی پیرا مون موضوعی بنگار ندو حتی اگر پس از تکلیف بسیار ، چیزی مینویسند ،آنهم‌نا مرتب و پرا گنده بوده‌دارای بسا اشتبا هات نگارشی‌میباشد.

این گونه نا بسامانی د ر نگا ر ش ا مر و ز معلو ل علتها ییست که باید آنرا درك و اصلاح کرد . یکی از علل اساسی آنست که شا گردا ن‌غالباًدر دوره ابتدایی در زمینهٔ فراگرفتن خط و مهارت املا به صورت درست توا نایی حاصل‌نمیکنند ، آنها اکثر کلمه ها و عبارات بسیار عادی رانمیتوانند به درستی بنویسند و حتی شاگرد صنف سوم‌بعضاًنمیتوا ندیا به بسیا ر دشواری میتوا ند نوشته های‌مربوط به صنفهای گذشتهٔخود را بخوا ند. مخصو صاًآن عد ه‌شا گردانی که کود کستان

ندیده اندو تعلیما ت قبلی فامیلی در زمینهٔ نـوشت و خواند ندارند . از اینجا ست که بعد از سپری کردن دوره ابتدایی این گونه شا گردان خود را درزمینه به مشکلاتی مواجه میبینند واز خوانـد ن و مطالعه آثار درسی وماورای درسی زود تر خسته ودلتنگ میشوند و پس از مطالعهٔ چند لحظه یی آنرا یکسو میگذارند، یعنی که به مطالعه رغبت و تمایل نشان نمید هند .

علت دیگر، عدم تو جـه برخی ازدانش آموزان دردو ره های متوسطه و ثا نوی دراین ز مینه اسـت . آنـان بعضاً به جز از قرا ئت ومعنی کرد ن چند پار چه متنها یـی از کتا ب درسی ویاد دا شت کرد ن چند درس محدود ا ز دستور زبان ویا فنون اد بی اضافه تر مسوو لیتی در این مورد حس نمیکنند .وگا هـی هم آموز گارانی چند مو ضوع مکرر راما نندراستی ،نیکو یی، بهار، خزان واز این قبیل چیزها، یا بیتی را انتخا ب کـرد ه برای شاگردان میدهند وا ز آنان طالب مقا له یـی د رزمینه میشوند وآنهم اکثریکی دوبار درسال این کارصو ر ت میگیرد، که این به ذات خو د ناکافی است درحالی کـــه شا گرد دریك سال یك مرتبه بدون رهنما یی قبلی به نـوشتن مقاله یی کما شتـــه شود واز عیوب و نواقص نوشته اش آگاه نگردد، چطو ر میتوان پیشرفت وانکشا فـی رادر این حصه تو قع داشت؟

استا دان ادبیات در دوره متو سطه و ثانـوی وظیفهٔ بزر گی را در مورد ارتقـای سویه انشایی و نکـا رشی دانش آمو زان بـه دوش دارند ، آنها با یـــد شاگردان را بر علاوه کتب درسی به خواندن ومطا لعهٔ آثار ادبی و علمی و متـو ن قدیم ومو ضو عاتی درماورای درس رهنما یی کنند، وظیفه های متعدد درزمینه تهیـــه،

مضامین وتلخیص بعضی ازمقاله های ادبی، تاریخی و آثار را
داستانی برای شاگردان بدهند و در آن زمینه ایشان
را کمك کنند .

شاگردان هم باید متوجه این نکته بوده آثار
ادبی گذشته وامروز را مطالعه کنند وخود را به مطالعه
عادت دهند، مطالعه آثارگذشته ومعاصر در حصه
توسعه معلومات ،تقویهٔ ذخیره علمی وادبی ودرنتیجه
انکشاف استعداد انشایی ونویسنده گی آنان نقش
اساسی دارد (۱) بر استادان این رشته است که شاگردان
راعملاً به کار اندازند وآنهارادر زمینهٔ چیز نویسی رهنمایی
کنند . البته نخست باید ازموضوعات قصصی ووصفی
آغاز کرد .

علت دیگر پسمانی در انشاء ونگارش متوجه به
خود شاگردان مدارس است.چه بسا که آنها در صنف
علاقه یی به دروس زبان نشان نمیدهند، ایشان اکثر
دراین زمینه سهل انگاراند ،به زعم این که از طفلی بدین
زبان آشنا اند. حاجتی به مطالعه وکار دراین حصه
ندارند ،چه به فکر خود شان میتوانند بخوانند ومیتوانند
بنویسند. واین مفکوره آنهارابه خود راضی ساخته
است، حالان که نمیتوانند به درستی موضوعی رابخوانند
ودرك کنند ونیز نمیتوانند حتی موضوع کوچکی را
بنویسند، بدینگونه چنین شاگردان دردوره تحصیل
هیچگاه برنامهٔ منظمی برای مطالعه نداشته اند وبعضاً
که مطالعه یی هم میکنند جز عدهٔ معدودی، دیگران کمتر
به شیوه نگارش وطرز مقاله وداستان نویسی میاندیشند.

---

(۱) اندره موروا، هنرنویسنده گی ، ترجمهٔ
بهروز ذکا ،مجلهٔ سخن، دورهٔ (۱۴)شمارهٔ
(۴-۵)،ص ۴۳۲

مطالعهٔ آثار فصیح و بلیغ کهن و نو برای همه و مخصوصاً برای تار پردازان ضروری‌است ،زیرا به مبتدی مایه میبخشد.
و نویسنده‌گان تازه کار بدون داشتن مایهٔ ادبی از گذشته گان ومعاصرین خویش نمیتوانند ، درست بنویسند.

در اینجا نکته یی که باید واضح گردد ، این است که نویسنده نباید بدانچه که از گذشته گان میداند ، آنرا کافی دانسته به روش وتقلید از ایشان قانع وراضی باشد ، زیرا این امر کشنده ابتکار است . بلکه باید کلمات و تعابیر و طرز های بیان درست را از ایشان آموخته افکار و احساسات خویشتن را بدان وسیله به درستی و روشنی ارایه کند وحتی با در نظر گرفتن شیوه های نو در نگارش راه درست و مورد ضرورت زمان را در نویسنده گی پیش گیرد وآنرا ادامه دهد . (۱)

به هر حال ، باید در پی‌چاره یی برای‌حل این‌دشواری بر آمد و تا حد امکان نگذاشت که چیز نویسی و نگارش راه تنزل پیماید . این‌امر تلاش همه گانی میخواهد، چنان که آموزگار باید متوجه نواقص خود شده با اشتیاق و ذوق تمام و با محبت ودلسوزی زیاد به شاگردان ، آنها را به کار و فعالیت دراین قسمت وا دارد ، همچنان شاگردان نیز بایدخود توجه نمایند و بدانند که بدون مطالعه و مراجعه به ذخایرادبی و بدون اندوختن مایهٔ علمی و ادبی خویش و بی‌تحمل رنج و تکلیف جهت مشق و تمرین در زمینه ،نمیتوانند ، نویسنده خوب شوند .

---

(۱) عبدالله آریان فر ،زبان فارسی ، مجلهٔ سخن ، دوره (۱۹) شماره هشتم ،ص ۸۱۷ .

فصل دوم

برخی از شکل های نگارشی و املایی
از نگاه دستور زبان

بعضاً در نوشتار مواردی‌پیش می آید که نویسنده بدون در نظر داشت مسایل‌زبانی و ویژه گیهای اساسی زبان موافق به ذوق‌وقضاوت‌خودش و یا به تاسی از نا درستیهای معمول املا یی‌به نگارش واژه های ساخته (مشتق) وتر کیبها میپرداز د.این مو ضوعات را میتوا ن از نگاه دقایق وضوابط دستوری‌مورد پژوهش و بررسی قرار داد و در زمینه روشنی‌انداخت.

ما در این جا موضوعات راجهت تدقیق و ارزیابی بهتر به بخشهایی چند جدا میکنیم،از این گونه : وندها وگونه های به کار برد آن ، شکل‌نگارشی برخی از ترکیبها ، رعایت برخی از قواعد مهم‌دستوری در نگارش و گفتار .

بخش نخست، وندها و گونه های بکار برد آن:

هر واژه دارای یك عنصر اساسی و ماده میباشد که معنای اصلی واژه را در خوددارد ، بعضاً همین ماده ، و ریشه به تنهایی در سخن به کار برده میشود ، اما بعضاً جهت معنا گیری وانتقال مفاهیم تازه اجزای دیگری به آن پیوست میگردد ، آنگاه اگر جزء پیوست شده واژك (مورفیم) آزاد باشد ازترکیب هر دوجزء واژه مرکب به وجود آید که دار ای معنای تازه است البته با تضمین معنای اصلی واژه‌ها، و اما اگر جزء پیوست شده واژك بسته باشد واژه‌ساخته (مشتق ، وند دار) پیدا میشود که آنهم معنای جدیدرا ارائه میدارد ، این جزء بسته و پیوست شده به ماده‌و ریشه ، « وند » گفته میشود . وند هایی که درجلو ماده و ریشه قرار میگیرند « پیشوند » و آنهایی که در انجام آن میپیوندند « پسوند » نامیده میشود .

یك واژه ساخته میتو انددارای یك یا چند پیشوند و یا یك یا چند پسوند و یادارای پیشوند و پسوند هردو باشد ، یعنی در واژه ها ی‌ساخته (مشتق) بودن ماده و ریشهٔ واژه حتمی واجباری‌وتعداد «وند »ا ختیا ریست ، چنین واژه ها از نگاه ساخت‌بدین گونه خواهند بود :

۱ - « پیشوند + ماده‌اسمی » ؛ چون :
همسفر ، بیکار ، نا امید ، با خرد ....
۲ - « پیشوند + ماده‌فعلی » ؛ مثلاً :
وادار ، پر سوز ، نادان، نرفت ، میگفت ، مرو ...

۳ - « دو پیشوند + ماده‌اسمی » ؛ مثال :

نا همآهنگ ، بیهمر اه(بی + هم + راه) ، بیهمکار ....

٤ - « دو پیشوند + ماده‌فعلی » ؛ چون :

نمیگفت ، بر نخاست ،در نیافت ....

٥ - « ماده اسمی +پسوند » ؛ چون :

روزانه ، غمگین ، آهنگر، باغبان ....

٦ - « ماده فعلی +پسوند » ؛ مثال :

گفتم ، دیدی ، خواند ،گفتار ، نوشتن ....

۷ - « ماده اسمی + چندپسوند » ؛ مثلاً :

آهنگران ، جلوه گری ،ستمکاریها ، باغبانی (باغ + بان + ی) ...

۸ - « ماده فعلی + چندپسوند » ؛ چون :

دانشمندان (دان + ش+ مند + ان) ، نوازنده‌گی، گفتاری ، خوردن (خور +د + ان) ....

همچنان واژه های ساخته‌و وند دار در زبان دری میتواند متشکل از یك ماده‌و ریشه با یك یا چندپیشوند وپسوند با شد ، بدین گو نه :

« وند یا وند ها + ماده‌اسمی یا فعلی + وند یا وند ها » ؛ مثال :

۱ - « وند + ماده +وند » ؛ چون :

نا بینا (نا + بین +آ» ؛با دانش ؛ نا ساز گار ، نا خوشی ، بیچاره‌گی ،فر آورده همآ هنگی ، واکنش ....

۲ - « چند وند + ماده+ وند » ؛ مثلاً :

نا همآهنگی ، بیهمراهی ،نمیداند (نه + می + دان + اد) ....

۳ ـ « وند + ماده +چندوند » :

بیخانه گی ، نا بینایان ،نا ساز گاریها ، ....

٤ ـ « چند وند + ماده +چند وند »

نا همآ هنگیها، بیهمراهیها،نمیپریدند ، ....

به همینگونه در زبـا نِدری تعداد زیادی از واژه ها وجود دارد که متشکل از دوواژك آزاد با ونـد هـا (پیشوند یا پسو ند و یـاهر دو) میباشد ؛ به حیث نمو نه :

نا خود آگاهی ، خوشبختی‌ها ، بی درد سر ، دستآورد ها ، دل آزرده‌گی ....

پیشوند ها و پسوند هـاکه به ماده و ریشه پیوست میشوند بالنوبه بـرای واژه‌های ساختهٔ بعدی ، اصـل را تشکیل میدهند ؛ مثلاً وقتـی‌گفته میشود « کار » این خود یك ماده اسمی است ، امـاوقتی که و ندی‌به‌آن‌میپیوندد به حیث مثال پیشو نـــد(بی) ، آنگاه سا خته میشود واژه « بیکار » ، ایـن واژه‌میتواند اصل واقع شود؛برای واژه « بیکاری » و کلـمـهٔ« بیکاری » اصل باشد برای واژه « بیکاریها » .

و یا « کار » ماده استبرای واژه « کارگـنـر » و « کارگر » اصـل است برای« کار گران » ، و یا ریشه « خور » با آمدن پسو نـد« د » اصل ماضی « خورد » را میسازد و از این اصل میتوان‌همه فعل های‌ماضی راساخت.

پیشوند ها یا پسوند هـاهنگامی که به ماده یا اصل واژه میپیوندند دراین صورتپیشوند ها با ارتباط بـه واکهای ما بعد خـود یا واكِ اغازی ماده واصل وپسو ند ها با ارتباط به واکهای ما قبلخود و یا واکهای انجامی ماده و اصل بعضاً بدون تغییـرپیوست میشوند و بعضاً بـا

پذیرش تغییر اتی به آن میپیوندند .

اینك ما پیشوند ها وپسوند ها را به صورت جدا گانه با تغییراتی که هنگام به کار برد شان میان آنها و ماده یا اصل به وجود می آید و در گفتار و نیز در نوشتار در خورتوجه و دقت است مورد بررسی و پژوهش قرا رمیدهیم :

پیشوند ها (Prefixes):

پیشوند ها از جمله واژکهای بسته بوده در جلو ماده یا اصل قرار میگیر ند ،این گونه واژکها همواره برای گرفتن معانی نو وساختن واژه های جدید با مفا هیم تازه به کار برد ،میشوند یعنی پیشوند ها همراه با ماده و اصل یک واحد لفظی (واژه مشتق یا ساخته) را میسازند . بنابر آن ، پیشوند ، باید تا حد امکان با کلمه پیوست گردد ، جز در مواردی که واژه بزرگ یعنی چند ین واکی باشد ؛ مثلاً : هم عقیده بی نتیجه ....

یا اینکه پیشوند مختوم به حرف منفصل باشد؛ چون: فروما یه، واکنش، برداشت ،نا بینا ....

و یا آنکه کلمهٔ مصدر به حرف منفصل باشد ؛ مانند : هم ا تا ق ، بی احسا س، بی اعتبار ....

البته در سایر این مواردپیشوند ها پیوست با کلمه آیند ؛مانند :همکار،همسنگر ،بهوش ، بنام ، نفهمیده ، بیمایه ، نخو رد ، برو ،مرو ، میرود ، نمیرود .... در زبان دری پیشوند ها به دو بخش عمده جدا میشود : پیشوند های صرفی (تصریفی) ، پیشوند های واژه ساز (اشتقاقی) .

پیشوند های صرفی

پیشوند هاییست که درجلوفعل آیند و همه فعل ها ی یك گردان را در بر گیرند ،یعنی پیشوند های صرفی تنها با ماده یا اصل فعل آیند ویکجا با فعل گزاره جمله یا عبارت فعلی و یا یك فقره‌را بسازند ، فر ق این گونه « وند » با « وند » واژه‌سازهمین است ، چنانکه و ند واژه ساز اگر با فعل هم آیدواژه های نو از اسمیه وقیود را تشکیل کند ؛ به حیث‌مثال‌در فعل های مینویسد ، نگفت ، برو ، پیشوند ها ی«می» ، « نه » و « ب » وند های صرفی اند و در گردا ن‌های فعل یکسان آیند درهمه فعل ها یك مفهوم را ارا نه کنند ، اما وند های واژه‌ساز با فعل هم اسمیه ها و قیودرا سازند ، مثلاً در کلمه های نادان (وند + فعل) ،در خواست (وند + فعل) پیشوند های « نا » و «در »با فعل ها اسم را ساخته اند. پیشوند های صرفی اینهااند:

۱ - پیشو ند استمرا ری« می » :

هر گاه این پیشوند درجلوفعل های آغاز شده به صامت قرار گیرد باید باماده یا اصل فعل پیو ست نگا شته شود ،چو ن:مینماید،میرفت ، میشود ، میشد ، میبود ، میخواست ....

و اگر با فعل های مصدربه مصوتهای « الف مفتوح و مکسور و مضموم » آید آنگاه‌بهتر آنست که باز هم با فعل بپیوندد ؛ بدین گونه :

انداخت و میا نداخت ،افروخت و میافروخت ، انگیزد ومیانگیزد، ایستد ومیایستد ،ایستاد و میایستاد ، افتاد و میافتاد ، افتد و میافتد ....

و اما هر گاه با فعل آغازشده به مصوت « آ» آید در آن صورت باید جدا از فعل نوشته شود تا موجب اشتباهاتی در تلفظ و معناگیری نگردد ، بدین گونه : آراست و می آراست ،آزمایند و می آزمایند ، آسایند و می آسایند ....

هر گاه پیشوند استمراری با اینگونه فعل ها پیوست آید در آن صورت میان آنهاو فعل های آغاز شده به « الف » در هنگام آمدن پیشوند «می – » فرقی باقی نمیماند و از جانب دیگر بعضاً با فعل نهی مورد اشتباه واقع میتواند شد . به گونه مثال فعل «بیارایید» (امر و صیغهٔ جمع) ومیارایید (نهی و صیغهٔ جمع) است ؛ هر گاه «آرایید » را با پیشوند استمراری «می –» بیاوریم و فعل حال استمراری بسازیم و آنرا پیوست به فعل به گونه « میارایید »بنویسیم با فعل نهی صیغهٔ جمع اشتباه پیدا میکند . ازجانب دیگر طرز نگارش پیشوند « می » با فعل های آغاز شده به « آ » و آغاز شده به «الف » یکسان می‌گردد که باید فرقی در زمینه باشد .

اگر فعل دارای واك آغازی نیم مصوت « ی » باشد آنگاه نیز بهتر است که این پیشوند جدا از فعل نگاشته شود ؛ مثلاً : می یافت ،می یازید ....

و یا پیوست با اثبات هردو « ی » یکی مصوت و دیگری نیم مصوت ؛ به گونهٔ مثال : مییافت ، مییازید ....

و اما هرگاه مانند بر خی از کلمه های دیگر (۱) یك

---

(۱) مثلاً واژه «خا رجیا ن که اصلا در تلفظ متشکل از دو یای پیهم یکی مصوت ودیگری نیم مصوت است ، اما در نوشتار به یک «ی »کاهش یافته است ؛ همچنان ر . ك : به « بحثی در باره‌رسم الخط .... » دکتور فرشید ورد ، مجلهٔ وحید ،۱۳۵۲ ، شماره (۳)ص ۳۱۹.

یا ی آن نسبت همشکل بودن بیفتد آنگاه نا درست است
چه با فعل نهی از این نوع فعل ها ، زمینهٔ اشتباه پیدا
میشود ؛ مثلاً :

امر	نهی
بیازید	میازید
بیابید	میابید

هرگاه پیشوند استمراری « می ـ » با فعل مصدر با
نیم مصوت « و » آید آنگاه مانند صامتها عمل شود ؛
مثلاً : میوزید ، میورزد ....

۲ ـ پیشوند تأکید « ب » بر وزن « که » :

این پیشوند که همواره بافعل می آید بعضاً بای
زینت (۱) وگاه بای زاید (۲) گفته شده است .

که قابل تأمل است ، زیرا این پیشوند از خود وظیفهٔ
مشخص دارد و به مفهوم تأکید با فعل به کار میرود.

پیشوند « ب » با فعل های ابتدا به صامت بدون تغییر
آید ؛ چون برود، بگفت ، بخواند ، بگمارد ....

اما اگر با فعل های آغازشده به مصوت (الف مفتوح
و یا مضموم) بیاید آنگاه قبل از فعل یك « ی » نیم
مصوت افزوده شود ، البته (الف) آغازی فعل در تلفظ
باقی ماند و در نوشتار بیفتد ؛ مثلاً :

افگند و بیفگند ، افروز و بیفروز ، افتاد و بیفتاد ...

و اما هرگاه فعل ابتدا به « الف » مکسور باشد ، آنگاه

---

(۱) سیدمحمد رضادا یی جواد ، رهنمای دستور زبان فارسی ، ۱۳۳٤ ، ص ۵۲ .

(۲) استاد بیتاب ، دستور زبان فارسی ، ۱۳۳۳ ، ص ۸۵ .

« الف » در گفتار و نوشتار باقی بماند ؛ مانند : بایستاد، بایستد ....

اگر پیشوند « ب » با فعل‌مصدر به « آ » آید ، میا ن پیشوند و فعل یك «ی» نیم‌مصوت افزوده شود . البته در نگارش علامهٔ مد از آغازفعل بیفتد ؛ چون : آورد و بیاورد ، آمد و بیامد ،آراست و بیا راست ....

در صورتی که فعل آغازشده به نیم مصو تها ی « ی ، و» باشد، این پیشوندمانندصامتها بدون تغییر آید؛ مثلاً : یافت و بیافت ،ورزید و بورزید ....

۳ - پیشوند نفی « نه » :

« نه » یك واژك (واحدلفظی ، مورفیم) نفی است در اصل (نی) بوده استچنا نکه بعضاً هم آنگاه که به حیث گفته (Uttrance) ، در جواب پرسشی به جای جمله می نشیند به همین شکل (نی) آید ، به حیث نمونه در جواب پرسش(نان خوردی ؟) گفته شود (نی) . و هر گاه به جای فعل نشیند آنگاه هم به شکل (نی) - و هم به صورت(نه) نگاشته و گفته شود ؛ مثلاً در این جمله : احمد نه(نی) ، محمود بیاید . همچنان واژك نفی هر گاه به حیث ربط نفی استعمال گردد آنگاه نیز به همین دوشکل آید ؛ مثلاً : نه (نی) احمد و نه (نی) محمود آمد .یا نی (نه) احمد آمد و نی محمود .

(ن) نفی هنگامی که به حیث پیشوند در جلو فعل قرار میگیرد باید تا حدامکان با آن پیوست نوشته شود ؛ چون : نخورد، نگفت،نرود و نمیرود .... در صورتی که فعل آغازشده به مصوت (الف مفتوح یا مضموم) باشد میان این پیشوند و فعل نیم مصوت

(ی) افزوده میشود البتـه واك الف (مصوت فتحه یـا ضمه) در صوت باقی میماندو در نوشته میافتد ؛ چون : انداخت و نینداخت ، افروخت‌و نیفروخت ، افتاد و نیفتاد...

هر گاه فعل مصـدر بـه مصوت (الف مکسور) باشد آنگا ه «ن» نفی با فـعـل‌پیوندد و « الف » نـیز در شکل باقی ماند ؛ چـون :ایستد و نایستد ، ایستاد و نایستاد ....

آنگاه که فعل آغاز شـده‌به (آ) باشد با آمدن پیشوند نفی ، میان نون نفی و فعـل‌یك نیم مصوت افزود شود و واك (آ) در صوت باقی ودرشکل (مد) آن بیفتد ؛ چون : آورد و نیاورد ، آمـد ونیامد ، ....

و اگر فعل ،مصدر به نیم‌مصوتهای « و،ی» با شـد پیشوند نفی بدون تغییر بـافعل پیوند د ؛ چون : یافت و نیافت ، وزید و نوزید ....

٤ - پیشوند نهی «مه» :

پیشوند نهی نیز ما نـنـدپیشوند نفی عمل میکند یعنی با فعل های آغاز شده بـاصامت بدون تغییر میپیوندد؛ چون : مرو ، مروید ، مخور ،مخورید ....

و اما با فعل های مصدر بامصوت میان این پیشوند وفعل نیم مصوت «ی» افزوده شود.البته در نگارش تغییر بـه اگونهٔ پیشوند نفی در فعـل‌صورت میگیرد ؛ چـو ن :

افرو ز ،نیفروزد،میفروز ،میفر و زید .

افکن ، نیفگند ، میفگن ،میفگنید .

افتاد ، نیفتاد ، میفت

ایست ، نایستاد ، مایست

آ ، نیاید ، میا

پیشوند های واژه ساز (اشتقاقی)

انست که در جلواسم، صفت و فعل امده کلمه های جدید میسازد و تا حدامکان باید با ریشه و اصل کلمه پیوست آید، برخی از پیشوند های واژه ساز که میان آنهاواصل کلمه حرف منفصل وجوددارد یعنی واحد صوتی انجا می پیشوند یا واحد آغازی اصل کلمه حرف منفصل باشد جدا از هم نگاشته میشود اما پیوست تلفظ میگردد، مثلاً این پیشوند ها :

بر - برداشت ، بر خورد، بر گزیده ، بر خاست . . .
در- درخواست ، دریافت، در خور ، ....
فرو - فرو مایه ، فرو گذاشت . . . .
ور - ور شکست ...
وا - واکنش ، وانمود ،وا داشت ، وا پس . ...
با - باهوش ، با ثمر ،باادب ... .
نا - نادان ، نادر ست ،نا بینا . . .

اما عده دیگر پیشوند های اشتقاقی که امکان پیوند با اصل کلمه را دارند باید در نوشتار پیوست اورده شوند، چون پیشوند های :

هم- همدست،همراه،همدم،همسر ، همسفر ، همسنگر ...
ام - امروز ،امسال ،امشب.
بی - بیمثل ، بیکار ،بیقرار، بیفرهنگ ، بیخبر .... (۱)

---

(۱)این پیشوند هرگاه با اصل ابتدابه حرف منفصل آید جدا نوشته میشود ،چون بی اراده ، بی ادب ...همچنان اگر این واحد لفظی به حیث پیشینه به کار رود جدا از کلمه ما بعد آید ، چه آنگاه همراه باواژه بعدی خودیک. *

به – بهوش ، بنام ، بخرد، بخصوص ، بجا .. . .
نه – نفهمیده ، نداشته ...

پیشینه ها و پسینه ها و فرق آنها باوند ها

فرق میان پیشینه و پسینه با پیشوند و پسوند اینست که پیشوند و پسوند در جلو و انجام ریشه و کلمهٔ اصلی پیوسته یکجا بااصل ، معنای‌جدید و تازه میدهد و با همدیگر یك واژه را میسازند،در حالی که پیشینه وپسینه در ترکیب قبل از کلمه یا بعد از آن قرار گرفته ،کلمه ما بعد یا ما قبل‌خو د را به جمله ار تباط میدهد یعنی پیشینه با کلمهٔ مابعد و پسینه با و اژه ما قبل پیوست‌نشده کلمهٔ دارای معنای جدید را تشکیل نمیکند ، بلکه کلمه را به جمله پیوست میکند وبا آن یك عبارت را میسازد .

پیشینه ها در زبان دری‌عبارت اند از ، «به ، با، ،بر، از، در ،برای ، تا، بی ... »و پسینه عبارت است از«را».

پیشینه ها و پسینه بایددر نگارش جدا از کلمه های ما بعد و ماقبل خود نوشته شوند ، مثلاً : به خانه ،برای من ، بی دوستش ، بابرادر ش، کتاب را، خانه را وغیره . بنابر آن ، «به »آنجا که پیشوند است باید به کلمه پیوست نوشته شو دمثلاً : بنام (مشهور) ، بهوش بخرد ... وآنجا که پیشینه میباشد ، باید از کلمه جدا آید ، چون :به صنف ، به دوستش ، به بازار ...

---

*عبارت‌را میسازدنه یك‌کلمهٔ مشتق و ترکیبی را ، مثلاً : مردبی چون و چرا آ نـرا پذیرفت ، بایار آمدم همی‌بی یار میروم ....

گاهی هم چنین اتفاق می افتد که پیوست آوردن پیشینه
به واژه ما بعد موجب اشتباه در خواندن و دگرگونی درمعنی
میگردد ، مثلاً دراین ترکیبها:

به آب	بآب
بی آب	بیاب
به خار	بخار
به چه	بچه
به درنگ	بدرنگ
به یار	بیار.
به ستم	بستم
به خیل	بخیل (۱)
بی‌درنگ	بیدرنگ

همچنان «بر» ، «در» و «با» نیز میتوانند پیشوند باشند ، مثلاً: برخاست ، برداشت ، بر خورد ، درخواست در آمد ، در گیر ، که غالباً با فعل آیند و رتاً بااسم چون بر کنار ، و «با» در کلمهٔ با ادب ، بااخلاق که غالباً با اسم آید .

این اجزای صرفی هم میتوانند پیشینه باشند ؛ چون: برمیز ، برروی کاغذ ، بر صفحهٔ روز گار ، در اتاق در کتابخانه ، باکتابهایش، با دوستش ، با پدر خود .

به همین گونه جز صرفی (نه) میتواند پیشوند صرفی باشد آنگاه با فعل یکجا معنی نفی رامیدهد ، مثلا ، نخورد نمیگوید ، نرود ... و یا پیشوند اشتقاقی باشد ، چون نفهمیده ، ندانسته .....

گاهی هم به حیث نشانهٔ ربط منفی به کار میرود که

---

(۱) پیمان یغمایی ، مجلهٔ ارمغان ، ۱۳۵۲ ، شمارهٔ دهم ، ص ص ۶۹۶ - ۶۹۷ .

آنگاه در آغاز دو کلمه یادوفقره متوازن بیاید و هر دورا
به هم ار تباط دهد ، البته دراین صورت جدااز کلمه نوشته
شود ،چو ن: نه احمد و نــه محمود آمد ، نه می نشینـد
و نه میرود ، نه تو برو نه او ....

و یا به جای فعل منفی جدااز کلمه در جمله به کاررود،
چو ن:احمدنه ،محمود بیاید ،تو نه ، من میخواهم ....

هر گاه کلمه «این» بعــداز پیشینه ها بیاید غا لبآ
«الف» آغاز آن از میان نمیرود مثلاً : به این صورت ، دراین
اتاق، بااین همه ، از این جا، تااین‌جا ، برا ی این، بی‌ا ین
که ... زیرا پیشینه ها یااین واژه به حیث «وند»نمی
آیند طوری که در کلمـــهٔ «همین » دیده میشود .

پسوند ها (Suffixes):

پسوندها عبارت ازواژ کهای بسته یی اندکه درپا یان‌واژه
میپیوند ندو معانی جد یـدمیسا زند. بااستعمال پسو ند
هاواژه های جدید با معا نی‌تازه وتر کیبهای نو بـرا ی
ارا ئه مفهو مها ی نوسا خته میشود ، پسو ندها همچــو
پیشو ند ها باید تاحدامکان‌ودرصورت موجودیت حـر و ف
متصل میان واژه وپسو ندیکجا نوشته شود ، به حیث‌نمو نه :
کتا بها ، دا نشمند ،خو بتر ،نازلتر ین ، فرو شگا هـها ،
دسته بندیها ،نامشان، کتا بمان، همرا هش و نظا یـــر آن.
پسوند هانیز به دو گو نه اند : پسوند های‌صرفـــو
(تصر یفی)که با فعل‌می‌آ یندوگردانها را تکمیل مـیکنند ،
وپسوند های واژه ســـا ز(اشتقا قی) که بااسمیه هـ
و بعضاً با فعلیه ها آیند وواژه های ساخته (مشتـق)
را با معانی تازه تشکیل دهند.

پسوند های صرفی

پسو ندهای ضمیر ی اند که غا لباً بافعلها می آیند و فاعل یا مفعول راازنگــا ه شخص وعدد میشنا سا نند. از اینرو به نام شنا ســـه ها نیز یاد میشو ند، این گونه پسوند هارا به سببی صرفی گویند که آنها گردانهــا ی مکمل را تشکیل میکنـــند .پسو ند های صرفی هم بااصل حال وهم بااصل ما ضی فعل می آیند، اینگونه وند هر گاه با اصل حال و ماضی فعــل مختوم به صا مت بیا ید بدون تغییر به آن پیوند د وا گر اصل فعل به مصو ت ختم شده باشد آنگاه میان وندو فعــل تغییراتی پیش میشـود ،ا ز این قبیل :

۱-پسو ند ها ی صر فی فاعلی با اصل حال و ماضی:

هرگاه اصل حال فعل بامصوت مرکب «اوی »یا«آی» ختــم شده باشد ویااین گو نـــه فعل باحذف «یای »آخر یعنـی به شکل فعل مختو م بـــه مصو ت «و »یعنی «واومجهول» ویا «آ »درآمده باشد با آ مدن پسوند های ضمیر ی فا علی ، آن «یای » آخر با پسو ندها میچسپد پس کسانی کــه به جای این «ی» صورت «ء»مینگا رند، نادرست ا ست ، زیرانه «ء»دروازه های د ر ی وجود دارد ونه صورت « ء»در تلفظ این واژه هــا دید ه میشود . مثال از پسوند های ضمیری فاعلی بااصلهـــا ی مختو م به و اول مر کــب « اوی » یا «و » مجهول، مثـلاً«گوی »یا «گو »فعل ا مر آ ن «بگو »؛ صر ف این فعل درزمان حال استمراری چنین است:

میگویم، میگو ییم، میگویی، میگو یید ،میگوید ،میگو یند ، پس نبا ید میگو ییم «شخـص او ل جمع» را به شکل میگو نیم

و میگویی ، « شخص دوم مفرد» را به شکل میگوئی و میگوئید «شخص دوم جمع» را به صورت میگوئید نگاشت . همچنین است گردان اصلهای :

جوی ، جو ، فعل امر آن بجوی یا بجو ...

شوی، شو ،فعل امر آن بشوی یا بشو ...

مثال از پسوندهای ضمیری فاعلی با اصلهای مختوم به واول مرکب «آی» یا «آ»؛ مثلاً :«گشای» یا «گشا»؛ صرف این فعل در زمان حال استمراری چنین است : میگشایم، میگشاییم ،میگشایی ، میگشایید، میگشاید ، میگشایند .بنا بر آن، نبایدمیگشاییم، میگشایی و میگشایید را به صورت میگشائیم ، میگشائی و میگشائید نوشت؛ چنانکه بعضاً چنین اشتباهی را مرتکب میشوند .همچنین است گردان اصلهای :

آسای یا آسا ، بخشای یا بخشا ، فرمای یا فرما ، نمای یا نما، سرای یا سرا ،پیمای یا پیما، زدای یا زدا، ربای یا ربا ...

هرگاه پسوندهای صرفی با اصل ماضی راساً بیاید یعنی در گردان فعل ماضی مطلق ، از اینکه اصل ماضی در زبان دری عموماً مختوم به صامتهای « ت» یا «د» میباشد. بنا بر آن پسوندهای صرفی بدون تغییر با اصل میپیوندد؛ مثلاً :خوردم ، گفتم ،دیدی، نوشتید، خوردند، ساختند وغیره .

گرچه در این صورت نیز پسوندهای ضمیری در اول شخص مفرد و سوم شخص جمع به شکل «ام» و «اند» است، اما در نوشته به صورت عموم «الف» مفتوح از اول آنها می افتد وکدام دگرگونی نوشتاری در زمینه وجود ندارد .

اما درماضی قریب که نخست باآمدن پسوند «ه» فعل وصفی یاصفت مفعولی ساخته میشود وبعد پسوند های صرفی می‌آید، آنگاه پسوند های ضمیری بدین گونه نوشته میشود :

گردان فعل ماضی‌قریب معلوم مثبت از اصل «رفت»: رفته‌ام، رفته‌ایم ،رفته ای ، رفته اید ، رفته است ، رفته اند .

در اینجا پسوند ها اصلاً شکل کاهش یافتهٔ «است+ پسوند های‌ضمیری »میباشد(۱) بدین گونه :« استم، استیم، استی، استید ، است ،استند»؛ چنانکه دیده میشود درسوم‌شخص مفرد این کاهش صورت نگرفته است وفعل معاون به‌همان‌صورت اولی خودباقیمانده است پس نباید فعلهای‌ماضی قریب رادر دوم‌شخص مفرد چنین نوشت:« رفته ئی ، گفته نی... »ویابه شکل دیگر . بلکه شکل نوشتاری درست آن اینست : رفته ای، گفته ای... هرگاه همین پسوند هابه حیث پسوند های فاعلی بااسم‌یاصفت مختوم به‌مصوت «آ»یا«و »بیاید میان پسوند وواژه مافبل جز در سوم‌شخص (مفرد ، نیم مصوت«ی» افزوده شود «الف‌مفتوح از نوشته بیفتد ، مثلا با واژه «جدا »که اینگونه گردان‌شود :جدا یم ، جدا ییم ، جدایی ، جدا یید ،جداست ،جدا یند .

ازهمین گونه است گردان‌شیدا، پیدا ، دانا و غیره بااین پسوند ها. ویا از«نکو »: نکو یم ، نکو ییم، نکویی ، نکو یید ، نکوست ،نکو یند .

---

(۱)پرویز خانلری ،تاریخ زبان فارسی ، جلد سوم ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵٤،ص۱۸

۲ـ پسوند های صرفی مفعولی و اضافی :

پسوند های ضمیری مفعولی در زبان دری که همچنان در زمینهٔ اضافت و ملکیت نیز به کار میروند عبارتند از : « ام ، امان ، ات ، اتان ، اش ، اشان ». این پسوند ها هرگاه با فعل آیند غالباً در نوشتن « الف » از آغاز آنها بیفتد واما در تلفظ باقیماند ، چه با اصل حال آیند وچه با اصل ماضی ، مثلاً با اصل حال : بفرستم (مرا بفرست) ، بفرستمان (مارا بفرست) ، بفرستتش ، بفرستتشان .

و بااصل ماضی ؛ چون : خواستم (مرا خواست) ، خواستمان (مارا خواست)خواستت ، خواستتان ، خواستتش ، خواستتشان

این پسوند ها هرگاه بااسم آیند مفهوم ملکیت را رسانند و پسوند اضافی گفته شوند ، در این صورت اگر بااسم مختوم به صامت آیند به همان شکلی که با فعل آیند نوشته شوند . واما اگر اسم مختوم به مصوت « آ » و « و » باشد با آمدن اینگونه پسوند یک نیم مصوت « ی » میان وندو واژه افزوده شود ؛ چون : آشنایم ، اشنایمان ، آشنایت ، آشنایتان ، آشنایش ، آشنایشان . یا : گلویم ، گلویمان ، گلویت ، گلویتان ، گلویش ، گلویشان . وهرگاه اسم مختوم به مصوت «ی» باشد شکل نوشتاری پسوند های اضافی دوگونه است بدین معنی که یا پسوند های اضافی وملکی مانند واژه های مختوم به صامت بدون تغییر آید ویا میان اسم و پسوند یک نیم مصوت «ی» اضافه گردد . البته در گفتار نیز در زمینه دو شکل تلفظ وجود دارد ؛ بدین گونه :

«بکس‌دستی+ پسوندهای اضافی :م ، مان ،ت ، تان، ش،شان»یا:« بکس‌دستی +پسوند های اضافی:یم ، یمان ، یت ،ینان ، یش، یشان »پس آنانی که میان این گونه واژه هاووند ها در نوشته «الف»می‌افزایند درست نمینماید ، چه این صوت در تلفظ وجود ندارد . پس نباید گفت یانوشت : بکس دستی ام، بکس‌دستی ات ،بکس دستی اش ...

پسوند های واژه ساز

پسوند هایی است که بااسم ،فعل یا صفت آمده واژه های تازه یی رامیسازدکه غالباًاز نوع اسم وصفت میباشد ، وندهای واژه ساز در زبان دری زیاد است مادر اینجا البته بانظر داشت دقایق‌دستوری، آنهایی را مورد بحث‌قرارمیدهیم که در شکل نوشتاری آنها اختلافاتی دیده میشود از جمله :

۱ـ پسوند های نسبتی :

وآن وند هایی است که باواژه یی غالباً از کروه اسم می پیوندد و صفت‌نسبتی رامیسازد ، پسوند های نسبتی درزبان چندگونه است. دراین جا تنها پسوند «ی» که یای معروف و از نوع مصوتها ست بررسی میشود .

این پسوند اگر با کلمهٔ مختوم به صامت‌پیوندد بدون تغییر آید :مثلاً: کابل‌وکابلی، آهن‌وآهنی، چوب و چوبی ...

واما اگر باواژه های مختوم به مصوت «آ»و«و»پیوست شود آنگاه جهت رفع‌القای‌دو مصوت ، یکی در ختم‌کلمه ودیگر خود پسوند ، میان آنها یك نیم مصوت

«ی»آورده شود و چنین نگاشته میشود: آسیاو آسیایی، طلا و طلایی، روستاوروستایی، جادو وجا دو یی، دانشجو و دانشجو یی، لیمو ولیمویی ...

در بعضی‌از نگارشها این پسوند دراین موارد به شکل «ئی» نوشته شده‌است که‌از چند نگاه نادرست است ، نخست آنکه همزه درزبان‌دری نیست ، دیگر آنکه اینجا (همزه) قابل‌تلفظ نبوده بلکه در گفتار نیز به شکل «یی »گفته میشود .

هرگاه این پسوند باکلمه های مختوم به‌مصوت «ه» (۱) بیاید بعضاً این‌پسوند مانند پیشتر با نیم مصوت «ی »درما قبل‌خود یعنی به شکل «یی» آید ، مثلاً: قهوه و قهوه یی ، پسته و پسته یی ، سرمه و سرمه یی ...

وگاهی به‌جای نیم مصوت «ی »مصوت «و »قرار گیرد یعنی این پسوند به شکل «وی » آید ؛مانند: هسته،

---

(۱)در زبان دری «ه »دو گونه است یکی « های» ملفوظی که‌از نوع واکهای‌صامت به شمار آید، این واك هم‌در آغاز واژه ، هم‌درمیانه وهم در انجام آن‌می آید ، هم ساکن‌باشد هم متحرك و نیز ماقبل آن میتواند مفتوح‌باشد چون :ره ، گنه ، مهتاب ، مهر، (به فتح‌اول)...

یا مکسور؛چون :گره ،مهر(به کسر اول) ، مشابه ...

یا : مضموم؛چون : اندوه، مهره، مهر (به‌ضم اول) ...

و یا : ساکن ؛ چون :دانشگاه ، راه ، میهن ...

و دیگر «های»غیر ملفوظی‌که از نوع واکهای مصوت است و تنها در پایان‌واژه آید آنهم‌برای نشان دادن فتحهٔ ماقبل ؛مثلاً:خانه ، تشنه ، دسته ...

و هستهٔ وی ، بیضهٔ وبیضه وی ، دایره ودایره‌وی، کره‌و کره وی ...

بعضاً دراین زمینه این پسوند با «گ» درماقبل خود یعنی به شکل «گی» آید ؛مثلاً: خانه وخانه گی ، کوچه و کوچه گی ،میمنه ومیمنه گی ...

برخی بر آنند که در این‌گونه واژه‌ها باآمدن پسوند «ی» نسبتی، مصوت«ه» به «گ» بدل گردد (۱) اما درست نمی نماید آنهم از چند نگاه :

نخست آنکه دراین گونه کلمه ها همواره «ه» در چنین موارد به «گ» بدل‌نشده‌است، بلکه درواژه های معدودی به‌مشاهده‌میرسد .

دوم اینکه باوجود آمدن پسوند «گی» صوت «ه» باز هم در آخر اصل به حال خودش باقی میماند ،پس نباید در نگارش‌از میان برود.

اگر کلمهٔ مختوم به‌الف‌مقصوره باشد ؛مثلاً:مصطفی ، عیسی ، موسی ،معنی ونظایر آن ،درآن‌صورت‌والف«آ» درواژه به «ا»درواژه به«ا»یعنی فتحه تبدیل‌شده این پسوند به شکل «وی»آید ؛چون :

مصطفوی ، عیسوی ،موسوی ، معنوی ...

همچنان اگر این پسوند با کلمه های عربی مختوم به همزه اید آنگاه اکثر پس از حزف همزه این پسوند به‌شکل «وی »می‌آید ؛چون بیضا و بیضاوی سماو سماوی ...

واگر کلمهٔ مختوم به‌مصوت «ی»یعنی یای‌معروف

---

(۱) سیدکمال طالقانی ،دستورزبان فارسی ، چاپ اول ، ۱۳۴۰ ، ص ۲۲وبعض‌دیگر .

باشد آنگاه نیز مصوت «ی» به مصوت «فتحه» بدل شده پسوند نسبتی به شکل «وی» آید؛ چون: دهلی ودهلوی، غزنی وغزنوی، علی و علوی، هری وهروی...

بعضاً هم هرگاه واژه مختوم به مصوت «ه» یا «ی» باشد آنگاه قبل از پسوند واک «چ» قرار گیرد و پسوند نسبتی به شکل «چی» به کار رود؛ مثلاً: فرغانه وفرغانه چی، پیتاوه وپیتاوه چی غزنی و غزنی چی...

در برخی از کلمه هاو لوکه مختوم به صامت هم باشند قبل از این گونه پسوند تغییراتی به وقوع پیوندد؛ مثلاً بعضاً «آن» اضافه گردد؛ چون: روح و روحانی، جسم و جسمانی، فوق و فوقانی، تحت و تحتانی...

همچنین از آمدن پسوند نسبتی «ی» با کلمهٔ «مرو» قبل ازاین پسوند «از» افزوده شود؛ بدین شکل: مرو زی.

در بعضی موارد با آمدن این پسوند دراصل کلمه کاهش صورت گیرد؛ مثلاً: مدینه ومدنی، مکه ومکی. ازهمین گونه است: بصره وبصری، کوفه وکوفی، صحه و صحی، طبیعه وطبیعی، دره ودری.

همچنان امیه به شکل اموی صفت نسبتی گردد یعنی در آن «یه» به «و» تقلیل یابد و بعد پسوند نسبتی «ی» آید. و همبعضاً با آمدن پسوند نسبتی «ی» جزء «آن» از آخر واژه های بدخشان، شغنان و کاشان بیفتد وگفته شود: بدخشی، شغنی وکاشی.

۲-پسوند های اسم ساز:

این گونه پسوند هاغالباً بافعل وهمچنان بااسمیه یا

آمده اسم فعل میسازد، مااینجا تنها از پسوند اسم ساز «ی» یعنی «یای» معروف و «اش» به کسر اول صحبت میکنیم:

پسونداسم‌ساز «ی» اگر باواژه مختوم به صامت آید بدون تغییر پیوست گردد؛ چون: خوبی، بدی، دوستی، راستی، عاشقی، جوانی ...

اما اگر کلمهٔ مختوم به مصوت از جنس «آ» و «و» باشد، آنگاه قبل ازپسوند یک نیم مصوت «ی» افزوده شود یعنی پسوند به شکل «یی» آید؛ مثلاً: جدایی، آشنایی، خدایی، فرمانروایی، بدخویی، دلجویی ونظایر آن، نوشتن این گونه پسونددراین موارد به شکل «ئی» درست نیست، زیرا نه صوت همزه در آنجا وجود دارد ونه خود همزه درواژه‌های دری؛ واگر شکل «ء» را نیمهٔ «ی» بدانیم باز هم نوشتن نیمهٔ «ی» بالای خانهٔ «ی» نادرست است.

هرگاه کلمهٔ مختوم به «ه» باشد در آن صورت قبل از پسوند اسم ساز واک «گ» افزوده شود؛ بدین گونه: بنده گی، زنده‌گی، تازه‌گی، آهسته گی، پخته گی...

بعضیها بر آنند که درچنین موارد «ه» به «گ» بدل گردد از آنجاست که هنگام آمدن پسوند نسبتی «ی» باواژه های مختوم به «ه» غیر ملفوظی، واحد صوتی «ه» را ازنوشته می‌اندازند.(۱)

پسوند اسم ساز «اش» (به کسر اول) باصل حال فعل که مختوم به صامت باشد بدون تغییر آید؛

---

(۱) سیدمحمد رضادایی‌جواد، راهنمای دستور زبان فارسی، ۱۳۳٤، ص ۱۷۰، ودیگران؛ محمد معین، اسم مصدر ـ حاصل مصدر، چاپ سوم، ۱۳۵٦، ص‌ص ۱٤٦-۱۵۱.

چون :دانش ، روش ،خورش،خواهش، بینش ...
واگر اصل حال مختوم به مصوت باشد انگاه قبل
از «وند »نیم‌مصوت «ی »اضافه شود مثلاً :فرما و
فرمایش، پیما وپیمایش ، نما و نمایش ،
گوو گویش (لهجه)...
این پسوند آنگاه که بااسمهای مختوم به‌مصوت
آید همچنان همراه‌با یك نیم‌مصوت درما قبل به‌کار رود ،
(۱)چون:پیدا و پیدایش ،جلا وجلایش ...
۳ـ پسوند نکره :
این پسوند که‌اسم رانکره‌میسازدعبارت از«ی» مجهول
است ونکره‌اسمی است که‌نزدمخاطب معین ومشخص نباشد.
پسوند نکره‌در عین مفهوم‌نکره بودن معنای وحدت
رانیز میرساندو آنگاه«ی»وحدت‌گفته‌شود .باید
افزود که حدود تفریق میان‌پسوند نکره ووحدت
آسان نیست ، منتهاا ینقد رمیتوان‌گفت که پسوند«ی»
وقتی نکره‌است که بیشتردلالت برنا شناختن چیزی
کند و توجه زیاد به‌شمارش‌آن نباشد ، مثلاًاگر گفته
شود :دیروز کتابی خریدم.اینجا شنونده میداند که
گوینده در روز گذشته یك‌کتاب‌خریده است ، ولی
نمی فهمد که چگونه‌کتاب ، یعنی پسوند مذکور
نکره است . واما پسوند«ی »وقتی وحدت است که
ازاستعمالش منظور اصلی‌گوینده‌شمارش باشدودر
این صورت نیز موضوع‌ناشناختن درمیان است ،
اما به درجهٔ دوم، مثلاً اگرگفته شود :این جنس به
پولی ارزش ندارد ، پسوند«ی »در پول‌پسوند وحدت
است .

---

(۱)این پسوند بایك عده ازاسمیه‌ها
نیز اسم فعل را بسازد ،چون:نرمش ، کمش ، پیدایش...

پسوند نکره هرگاه بـــا واژه های مختوم به مصوت «آ»، «و» «ی» آیـــد آنگاه قبل از پسوند یك نیم مصوت «ی» افزوده شود یعنی پسوند به شکل «یی» نگارش یابد، مثلاً دانایـــی، زیبایی، دانشجویـــی، آرزویی، هفته یی، خانه یی، دسته یی، کشتیـــی، شهر یـیی ....

پس هرگاه نکره در چنیــن موارد به شکل «ئی» نوشته شود نادرست است. زیرا این شکل با قواعد نوشتار و گفتاری دری مطابقت ندارد. همچنان نگارش پسوند نکره درهمین موارد بـــه شکل «ای» درست نیست، زیرا پسوند نکره با واژه های مختوم به مصوت، آغاز شده با نیم مصوت «ی» تلفظ میگردد نه با مصوت الــف مکسور، چه دراین صورت التقای دو مصوت دریـــك هجا به میان می آید.

٤- پسوند جمع:

پسوند جمع که مفهوم بیش از یك رامیرساند در زبان دری اصلاً عبارت از «هــا» و «آن» است.

پسوند «ها» غالباً بـــا اسمهای بیجا نمی آید. این پسوند با واژه های متعلق به بیجانها یا جانداران خواه مختوم به مصوت باشد یـا صامت بدون تغییر بـــه کار رود، چون: خانه هــا، لیموها، آلو ها، عصا هــا، میز ها، آدمها، مور چه ها، ونظایر آن.

این پسوند هنگامی که بااسمهای مختوم به حرف متصل آید بایددر نوشتار پیوست نگاشته شود، مانند: کتابها، قلمها، برسها، موجها، چوکیها، پستیها و غیره.

واما پسوند «آن» که غالباً بااسمهای جاندار به کار میرود دارای چند شکـــل مغایر صرفی (الومـــورف)

است ، البته این شکلهای مغایر مربوط به واک انجامی واژه است که این پسوند باآن استعمال میشود .

چنانچه اسم جاندار مختوم به مصوت «آ» ویا «و» یعنی واو مجهول باشد آنگاه قبل ازپسوند ، یك نیم مصوت «ی» افزود گردد ، مثلاً: آشنایان ، دانایان ، زیبایان ، نانوایان ، دانشجویان ، مهرویان ...

هرگاه اسم جاندار مختوم به مصوت «ی» یعنی یای معروف باشد در آنصورت نیز در گفتار قبل ازاین پسوند نیم مصوت «ی» افزوده شود وبعضاً دراین مورد مصوت پایانی واژه یعنی «ی» معروف به نوع کوتاه آن یعنی کسره تبدیل گردد ، امادر نوشتار ازاینکه دو حرف ازیك نوع و همشکل است و نیز نسبت تبدیل مصوت انجا می واژه ، به یك «ی» بسنده گردد ، چون : زنگی - زنگیان (زنگییان) ، بلخی - بلخیان (بلخییان) ، فراری - فراریان (فرارییان) ، مصری - مصریان (مصرییان)...

واگر اسم جاندار مختوم به مصوت «ه» باشد آنگاه میان اصل وو ند واك «گ» اضافه شود ، چون : پرنده - پرندهگان ، خواننده - خوانندهگان ، گرسنه - گرسنهگان ...

ازاینکه بعضاً گویند که دراین موارد «ه» انجام واژه به «گ» بدل شده است (۱) درست نمینماید ، زیرا باوجود آمدن پسوند جمع «گان» صوت در آخر

(۱) سیدکمال تالقانی ، دستور زبان فارسی ، ۱۳۴۰ ، ص۷؛ استاد بیتاب دستور زبان فارسی ، فاکولتهٔ ادبیات ، ۱۳۳۳ ، ص۱۹ ، و بعضی دیگر ،

واژه باز هم‌از میان نرفته به‌حال خود است ، پس بهتراست که در نوشته نیز به‌حال خود ماند.

هرگاه پسوند «آن» با اسمهای متعلق به‌اعضای بدن انسان و اسم‌جاندارانی که مختوم به‌مصوت «و» یعنی واو معروف باشد بیاید قبل‌ازپسوندنیم‌مصوت «و» اضافه شود ، آنگاه درگفتار این پسوندیعنی «وان» ومصوت انجامی واژه یعنی واو معروف به‌وضاحت دیده‌میشود ، اما نسبت اینکه در نوشته دو حرف همشکل پهلوی هم آمده و هم ازاین که واو معروف که مصوت درازاست بعضاً در گفتار به نوع کوتاه خود یعنی مصوت ضمه تبدیل شود بنا بران ، درنوشتار تنها به‌یک «و» اکتفا میگردد یعنی واو پسوند ثابت میماند ، بدین‌گونه :

بازو ـ بازوان (باز و وان)، بانو ـ بانوان (بانو وان)، آهو ـ آهوان (آهو وان)، جادو ـ جادوان (جادووان)...

گذشته از نکات فوق‌در زمینهٔ‌جمع بستن اسم در زبان دری بایددر این‌موارد نیز چه‌توجه کرد :

الف‌ـ اسمهای دری را نباید به‌اساس قواعد زبان عربی باپسوند «آت» که جمع تأنیث است ، جمع بست ، چنانکه ازجمع بستن واژه های باغ ، کوهستان، پرزه ، چنگل، سبزی امثال آن به شکل باغات ، کوهستانات، پرزه جات ، میوه جات ، چنگلات ، سبزیجات باید خودداری کرد یعنی آنها رابا ید باپسوند جمع «ها» به‌کار برد وگفت یا نوشت :« باغها ،کوهستانها ، پرزه‌ها ، میوه‌ها ، سبزیها ،دسته‌ها،چنگلها ...

ب‌ـ اسمهایی که یکبارجمع شده است نباید

آنها را دو یاره جمـــــــع بست حتی آن عده‌جمع‌الجمع های معدود عر بی را کـــه د ر د ر ی معمـــو ل شد ه ا ست نیز نباید مورد استعمال‌قرار داد ؛از قبیل :ا مر ،امور، امورات ؛حال، احـــوا ل،احو الات ؛عجیب ، عجا یـــب، عجا یبا ت ...

بنا بران ، از دو بـا ره‌جمع بستنها ی ذیل باید جد آ خود داری کرد :

اشخا صها که مفـر د ش‌شخص و جمع آن اشخا ص ا ست .

ما یان که‌مفرد ش من و جمع‌آن ماا ست .

شما یان که‌مفرد ش تـــو وجمع آن شما ا ست .

البته امرو ز یك عـــد ه‌از اسمیه‌ها معمو ل است که خود جمع اند، اما نسبـــت‌یك عمل دسته جمعـــــی واحدحکم مفردرابه خـــو دگر فته است . بنا برا ن ، میتوا ن‌آنها را دو با ر ه‌جمع‌بست ؛ از قبیل :

عملیات- عملیات هـــا ،تطبیقات- تطبیقات ها . . .

ج- اسمها ی عربی معمول‌درزبا ن دری رابا ید ما ننـد اسمها ی دخیل از سا یـــرزبا نها در زبان د ری‌مطا بق به‌قواعد دری جمع بست ؛مثلاً:محصل ومحصلان، معلـــم و معلما ن ،عالم و عالما ن ...

این رو ش موا فق بـــه مشخصهٔ زبان دری بر تر ی دارد ؛چنا نکه بااستعمـــا ل‌صور ت «محصلین »دربعض مواقع ایجا ب میکند که د رپهلو ی آن همچنـــــا ن نوشه شود «محصلات »و این‌کار به ذات خود صر فـه جویی در زمینهٔ استعمـــا ل‌زبا ن نیست، ا ما ا گر گفتـه یانو شته شود :«محصلا ن »به گونهٔوا ژ ه «شاگردا ن » هردو گر و ه «دختر وپسر »رادربر میگیرد واز اطا لـــهٔ

سخن میکاهد ؛ همچنــــا ن رعا یت این نکته گو ینده
یانو یسنده راوا نمیدا رد که قواعد جمع عربی خصو صاً
اوزا ن جمع مکسر را کــــه بیشتر به سما ع تعلق دارد،
حفظ کند .

بخش دوم ،

نگارش برخی از واژکها و واژه ها در ترکیب:

در زبا ن دری یکتعـــداد نشانه ها ی ساختما نـــی ا ز
گونهٔ ربط، پرسشی وموصول ویا واژه هایی ا زگونـــــه
نامها ی مرکب و فعل و جود دارد که باید بانظر دا شـــت
دقایق دستو ری ومعنـــی ویا ارتبا ط به ما بعـــــد
وما قبل در تر کیب به شکل خاص نگاشته شوند تـــــا
مفهو م را درست ادانما یندودرخواند ن ومفهو م گیر ی
خللی به میا ن نیا ید مخصوصاً برخی ازنشا نه ها در چند
مورد بکار میر ود که در هرموردی به طر ز مشخـــص
نوشته شود به گو نـــــه مثال :«چه »هم نشا نـــه
ربط است؛ مثلاً:او به کارحاضر نشد چه مریض بود .!

اینجا جدا از سایر وا ژ ه ها نوشته میشود و نیـــز
«چه »نشا نهٔ پر ســـــش است ؛مثلاً:او چـــه گفت ؟
که من نیز جدا از جزءما بعـدآید واما همین نشا نـــه،
پرسش در ترکیب های :چر ا،چسان ونیز بافعل «ا ست »به
گونه «چیست»پیوست می آید.

نگار ش برخی ازواژکهاووا ژه هادر تر کیـــــب
در چند زمینه ذیـــــل بررسی وارا ئه میگردد :

۱ـ نشانه های ربطاترکیبی:

درزبان دری واحـدها ی لفظی ربط که فقره هارا به هم

ارتباط میدهند به دوگونه جدا میشوند: نشانه های ربط ساده :مثلاً: نه، هم، نیز، که (۱)چه، پس، دیگر، باز، یا ،مگر، اگر، اما، و لی و نظایر آن .

ونشانه های ربط ترکیبی که متشکل از چندجزء میباشند، اجزای اینگونه نشانه های ربط باید درنگارش به هم پیوست نوشته شوند، زیرا که همه اجزاء باهم یك واحد لفظی یعنی واژه مشتق (ساخته)راتشکیل میدهند ؛ مانند: چنانکه ، چنانچه، همینکه ،چونکه ، بسکه ...

۲ـ نشانه های پرسشی ترکیبی :

نشانه های پرسشی نیزدو قسم است: نشانه های پرسشی ساده :مثلاً:چه (چی)؟، که ؟ کی ؟، کجا ؟، چون ؟.

ونشانه های پرسشی ترکیبی که باید اجزای آنها در نگارش به هم پیوسته آید، زیرا یك واحد لفظی گفته شود :مثلاً: چگونه ؟،چطور ؟، چقدر ؟، چسان ؟، چیست ؟، کیست ؟...

۳ـ اسم موصول :

درزبان دری یکتعدادواژه هادرماقبل (که)و(چه) قرار گرفته اسم موصول رامیسازد .باید گفت که «که »و «چه »سه گونه است :

الف ـ«که »و«چه »موصول که اجزای سازنده یك فقره رابه هم پیوند میدهد .

ب ـ «که »و«چه» ربط که دویاچند فقره رابه هم ارتباط دهد .

ج ـ «که »و«چه»، یا «چی »پرسشی که درمورد سوال به کار رود. واژه هایی که با« که »و «چه »موصول

---

(۱) رضادایی جواد، رهنمای دستور زبان، ۱۳۳٤، ص۱۳۲.

آید باید پیوست نوشته شوند؛ مثلاً: آنکه، آنچه، اینکه، منکه، آنانکه و..

«که» موصول برای ذیروح و «چه» موصول برای غیر ذیروح می آید (۱)؛ همین (که) و (چه) موصول است که با واژه هایی د رماقبل خود از نوع اسم اشاره، ضمیر و اسم عام دارای پسوند نکره (ی) پیوست آیدو اسم موصول گفته شود؛ بدینگونه جزء بعدی فقره را صله گفته اند، البته (که) و (چه) موصول از اینجا بایدباواژه های ما قبل خود پیوست آید که با آن واژه ها و صله یکجا در حکم کلمه مفرداست، مثلا: آنکه ترا میخواست اکنون رفته است. اینجا (آنکه) موصول و (ترا میخواست) صله است که موصول و صله یکجا نهاد جمله راساخته است؛ بدینگونه:

خواستار تو اکنون رفته است.

«خواستارتو» نهادو «رفته است» گزاره باشد.

ویا: بر آنچه میگذرد دل منه.

«آنچه» موصول و «میگذرد» صله که هر دو یکجا متمم فعل (مفعول غیرمستقیم) راساخته است؛ بدینگونه:

بر چیز گذر نده دل منه.

٤- واژه های مرکب امتزاجی:

مرکب امتزاجی آن گونه کلمه های مرکب را گویند که معنای مجموع آنها غیرازمعنای یك یك از اجزای آن باشد، یعنی مجموعاً معنای تازه یی را ارائه کند؛ مثلاً روزنامه (اخبار)، کارخانه (فابریکه)، دسترنج

---

(۱) استاد بیتاب، دستور زبان فارسی، پوهنتون کابل، ۱۳۳۳، ص ۱۰.

(مزد) وامثال آن.

واژه های مرکب امتزاجی از ترکیب دو اسم، صفت و اسم، عدد واسم، ضمیر مشترک واسم، ضمیر مشترک واصل فعل، اسم واصل فعل تشکیل میشود. در نگارش، اجزای واژه های مرکب امتزاجی تا آنجا که ممکن است باید به هم پیوست نوشته شود، زیرا مجموعاً یک واژه یعنی واژه آمیخته (مرکب) راساخته اند، مانند: دستمایه، دستمزد، سنگدل، خوشبخت، گرداب، پنجشنبه، سیمرغ، چهلتن، چهلستون، دستمال، راهگذر، راهنما، دلفریب، خاکروبه، پریزاد، دستاورد، نیکزاد، دلباخته، بزرگزاده، پیشرفت، پیشنهاد، پسمانده،...

ه‍ـ واژه های مرکب اتصالی:

این گونه واژه مرکب در نتیجهٔ تأثیر زبانهای اروپایی در دوره معاصر وارد زبان دری شده است وآن چنان است که میان دوجزء واژه مرکب هایفن (-) گذاشته میشود وباید درنوشتار، این قاعده نگارشی رعایت گردد؛(۱) مثلاً باید نوشت: زبانهای اندو - اروپایی، پروژه سرکسازی پلخمری - شبرغان، فلم مشترک ترکی - ایرانی ونظایر آن.

نشانهٔ هایفن دراین گونه واژه‌های مرکب مفهوم خاصی را ارائه میکند چنانکه هرگاه به‌جای آن نشانهٔ عطف (و) گذاشته شود آن‌مفهوم دگرگون‌میگردد؛ مثلاً اگر گفته شود: پروژهٔ سرکسازی کابل وچاریکار،

---

(۱) فرق عمده (هایفن) و(دش) اینست که نخستین مفهوم اتصال ودومی معنای انفصال را میرسانند و نیز در شکل هایفن نسبت به خط دش کوتاهتر باشد.

معنی آن میشودکه پروژه‌های سرکسازی واقع در کابل و چاریکار واگر بگوییم یا بنویسیم: پروژه سرکسازی کابل- چاریکار، این معنی را افاده میکند: پروژه سرکسازی از کابل تا چاریکار، زیرا دراین صورت ها یفن که نشانهٔ اتصال است هر دو کلمهٔ کابل و چاریکار را مانند اجزای یك واژهٔ مرکب به هم‌پیوست ساخته است و هر دو اینجا مضاف الیه واقع شده است.

امادر صورت نخست واژه مابعد و ماقبل نشانه عطف (و)، مشخصات یکسا نداشته دومی به اولی عطف شده تحت یك حکم که پروژه سرکسازی است درمی آیند وآنرا میتوان اینگونه گفت یانوشت: پروژه سرکسازی کابل و پروژه سرکسازی چاریکار.

٦ـفعل «است» در ترکیب:

هرگاه «است» بعد از واژه های مختوم به (الف) یا (واو) بیاید، غالباً (الف) آغازی «است» در گفتار بیفتد، پس در نگارش نیز اگر این (الف) بر افتد، بهتر است مثلاً در ترکیبهای داناست، تواناست، کجاست، نکوست، خوشبوست . . . بساکه نسبت حذف نکردن (الف) از (است) پس از واژه‌های مختوم به (الف)، نوشته بد نما گردد؛ مثلاًدر این‌موارد: روا است، جدا است، خوشنوا است، ناسزا است...

واما اگر «است» دنبال کلمه های مختوم به مصوت (ی) بیاید آنگاه «است» اکثر چه در تلفظ و چه در نوشتار به حال خودش باقی‌ماند؛ مثلاً در ترکیبهای: مبتدی است، علمی است، شخصی است، بدوی‌است، طبیعی است...

دراین موارد اگر (الف) فعل «است» در صوت حذف

هم گردد نسبت طو یـــل شدن شکل نوشتا ری تر کیب باید «ا ست »جدا و بــــا (الف) نگا شته شو د .

همچنین درسا یر موارد و نیز واقع شدن پس از کلمه های مختو م به صامت، فعـــل«است»بدو ن کاهش به کا ر رود ؛ مثلاً: زنده ا ســـت ،جاودا نه ا ست ،آ ســا ن است، مشکل است، کم است ،زیاداست ، دوراست ،نزدیك است وامثال آن.

پس نوشتن این تر کیبها به شکل:مشکلست، آسانست، کمست ، خو بست و از ا ین‌گو نه نادرست باشد ،ز یرا دراین جا ها (الف) در فعـل(است) در تلفظهم به جا ی خوداست .

بخش سوم ،

رعایت برخی از قواعد دستوری در نگارش :

۱ـ قاعده عدم تطا بـــق صفت ومو صو ف در ز بـا ن دری :

در زبا ن دری میا ن صفت‌ومو صو ف و نسبت ومنسوب در صورت مفرد وجمع و یــامو نث ومذکر بو د ن تطا بق و جود ندارد ؛ پس‌همچنا نکه حتی در کلمه های دخیل عربی در گفتار هم نباید چنیــــن تطابق رعایت گردد به‌هما ن گو نه در نگا ر ش نیز با یـدآنرا در نظر داشته صفـــــت ومو صو ف را در این موا ردمطابق نباید آورد ؛ مثلاً نباید گفت‌و یانوشت : خانم‌محتر مه ،دوشیزه محترمه، ما مو ره یا معلمهٔ محتر مه ...

چنا نکه اگر به‌جای وا ژه‌محتر م از کلمه ها ی د ر ی استفاد ه نما ییم؛ مثلاً: کلمهٔ«گرامی » آنرا بدو ن تغییر درزمینه تأ نیث‌و تذ کیــریکسا ن به کار میبر یـــــم

ومیگو ییم یا مینو یسیم :خانم گرامی ، دو شیزه گرا مــی ؛ برا در گرا می، دو ســـت گرامی ، مادر گرا می،...وچه بهتر که پسو ند تأنیث (ه)رادر زمینهٔ اسمها ی عـــا م نیز باید از گفتار ونگا ر ش دور کرد و گفت یانوشــت : ما مور (چه زن باشد یا مرد) ،معلم (چه مردباشدچه زن)... چنانکه چه مرد باشد یا ز ن میگو ییم و مینو یســــیم : (استاد) ویا چه پسر با شدیادختر مینو یسیم ومیگو ییم: (شاگرد) ودراین مـــوا ردالبته هیچگو نه ابهـا م و اشتبا هی ر خ نمید هد .

همچنا ن بنا بر مقو لـــهٔ دستوری زبا ن عر بـــــی که (کل جمع مو نـــــث) ا زاینکه کلمهٔ (جما عه) مو نث ا ست بنا بران صفت ونسبت جمع اسمها ، در ز با ن تا زی بارعا یت تطا بق صفـــــت ومو صو ف جمع آورده میشود و تر کیبها یی از این گو نه ،البته در گذشته بیشتر ،مورد استعما ل قرار دا شـــــت :آفا ت سما ویه ، اطلا عـــات مفیده ، حر کات و ضعیه ،او ضاع جاریه ، ملل متحده، عمارت مخر و به ، کتـــب قدیمه ، مواد ناریه ،وسا یل جارحه ، صفا ت عا لیـــه ،صنایع خفیفه ، صنایع ثقیله، صنایع نفیسه و نظا یر آن .

از اینکه در زبا ن د ری صفت در همه مواردیعنی د ر حا لی که مو صوف مفرد باشدیا جمع ، مذ کر باشد یـــا مو نـــث یکسان ا ســـت بنا بر آن از ا ستعمـــا ل اینگونه تر کیبها واز رعا یت مطا بقت صفت ومو صو ف در گفتار و نگارش باید خود داری کرد وباید گفت یانوشـــت : آفات سماوی ، اطلا عات مفید، حرکات وضعی ، او ضـــا ع جاری، ملل متحد، عـــمارا ت مخرو ب، کتب قدیم ،صفـــات عالی ، صنایع خفیف وا مثال آن .

۲- قاعده فعل وصفی در زبان دری :

فعل وصفی طوری که از نام آن برمی آید اصلاً فعل میباشد ، اما به مفهوم صفت به کار برده میشود ؛ فعل وصفی متشکل از اصل ماضی و پسوند (ه) میباشد ؛ مثلاً : خورده ، خندیده ، گفته ، آمده ، نوشته وغیره .

فعل وصفی درشکل با چند واژه دیگر همگون است که باید آنرا به درستی تشخیص کرد ودر گفتار و نوشتار به صورت درست به کار برد؛ مثلاً فعل وصفی با صفت مفعولی شبیه است در حالی که صفت مفعولی نیز از اصل ماضی و پسوند (ه) ساخته میشود ، اما مفعول را میشناساند ؛ چون: نوشته ، گفته ،شکسته ،خفته ، آلوده و نظایر آن ؛این گونه واژه هایا با موصوف می آیدویا به جای موصوف قرار گرفته آنرا میشناساند ؛مانند : سخن گفته ، دل شکسته ،مرد خفته ، آهوی رمیده و امثال آن .

ویا: نوشته راخواند ،خفته را بیدار کرد، گفته اش را بپذیر ...

همچنان فعل وصفی بافعلهای ماضی قریب و بعید که فعلهای معین آنها بنا بروجود قرینه در فقره دیگر جمله حذف شده باشد ،شبیه است ؛ مثلاً: پروین به پدر خود نوشته واز وی خواسته است که برایش یک اندازه پول بفرستد، او به رستوران رفته ونان خورده بود که دوستش آمد.

واما فعل وصفی از نگاه وظیفهٔ نحوی وروابط معنوی بادیگر کلمه های فقره وجمله مشخصات وویژه گیهای خاصی را داراست که باید در گفتار ونگارش آنرا رعایت کرد .

ممیزات فعل وصفی را اینگونه میتوان بررسی

کرد :

نخست ، فعل وصفی حالت فاعل ومفعول ویا چگونگی وقوع فعل را درجمله بیان میکند (۱) یعنی برای بیان حال می آید، مثلاً :

نجیب به خانه رفته به استراحت پرداخت (بیان حالت فاعل وفعل).

یا: پروین بر چوکی نشسته به مطالعه پرداخت (بیان حالت فاعل و فعل).

ویا : محمود درس خود را ختم کرده به کتابخانه رفت (بیان حالت فاعل ومفعول) .

دراین موارد هیچگاهی بعداز فعل وصفی (واو) عطف به کار برده نمیشودواستعمال آن در گفتار یانوشتار نادرست است ؛ مثلاً نمیتوان گفت :

پروین نزدیك پنجره نشسته و غروب را تماشا کرد.
یا : پرویز از جا برخاسته وبه قدم زدن آغاز کرد .

بعضاً چند فعل وصفی به تعقیب هم می آید آنگاه میتوان بعداز فعل وصفی نخست ویا قبل از آخری (و) عطف را به کار برد، اما پس از فعل وصفی آخری نمیتوان (و) عطف را قرار داد ؛ مثلاً: حمید ازخواب برخاسته ودست وروی خود را شسته چای را صرف کرد . واما فعل ماضی قریب یا بعید اگر بدین صورت پیهم می آید ذکر فعل معین با یکی از آنها حتمی است ، پس نادرست خواهد بود که بگوییم یا بنویسیم :از اتاق

---

(۱) پرویز خانلری، دستور زبان فارسی، بنیاد فرهنگ، چاپ چهارم ، ۱۳۵۵ ، ص ۳۳۶

بر آمده‌و به ایستگـــــا هسرویس رسیده که اورا دیدم؛
به جای آن باید گفت یانوشت: از اتا ق برآمده به ایستگا ه
سرویس رسیده بودم کـــه اورا دید م .

اینجا « بر آمده » فعـــل وصفی نیست ، بلکه ما ضی
بعید است که فعل معین آن (بودم) با قرینهٔ ذکر آن در فقره دوم
حذف شده است .

در تشخیص فعل و صفـــی رعایت آهنگ خا ص فقر ه
و جمله نیز نقش مهم دارد .

دوم ، فاعل فعل وصفی و فقره‌های بعدی آن عین شخـــص
میباشد ، پس نمیتوان گفت: دیروز من از خانه بر آ مـد ه
که دوستم مرا دید .اینجـــا فعل وصفی مر بوط ا ست به
اول شخص مفرد و فعل (دید) راجع میشود به سو م شخص
مفرد .

بنابرا ن باید گفـــــت :دیروز من از خانه بر آمده بودم
که دوستم آمد.

ویا به شکل فعل وصفـــــی :دیروز من از خانه بر آمـــده
دوستم رادیدم .

سوم، فعل وصفی برای فاعل مفرد وجمع یکسا ن می‌آیـــد ؛
مثلا:

محصل به کتابخانه ر فتـه کتاب گرفت .
محصلان به کتا بخانه رفته کتاب گر فتند .

چهارم، فعل وصفی هم بـه تنها یی وهم به شکـــــــل
عبارت میتواند امد :فعـــل وصفی به تنهایی : ا حمــد
دویده به صنف رفت .

یا نجیب خند یـــده ا زجلوش گذشت .

فعل و صفی به شکــــل عبار ت :پروین ا یســـو

و آنسو نگاه کرده جاده‌را عبور کرد. یا خالد آستینها را بر زده به کار پرداخت.

پنجم، فعل وصفی اصلاً برای ایجاز و اختصار در کلام به کار می‌رود؛ مثلاً به جای اینکه بگوییم: «پروین هنگامی که درس خود را خواند آنگاه به خانه رفت.» میتوان گفت: «پروین درس خود را خوانده به خانه رفت.»

باید افزود که بعضاً جزء دومی فعلهای مرکب را بر داشته جمله را کوتاهتر میسازند البته این کار درصورتی درست است که جزء دومی فعل مرکب حذف شده با جزء دومی فعل مرکب بعدی یک چین باشد؛ بدینگونه: مامور مکتوب را به کتاب ثبت وآنرا صادر کرد.

یعنی (ثبت کرد وصادر کرد) یا: مریض معاینه وتداوی شد. یعنی (معاینه شد وتداوی شد)

ویا: بازی به ساعت (۳) عصر آغاز و به ساعت (۵) شام ختم شد.

یعنی (آغاز شدو ختم شد.)

پس اگر جزءدومی فعلهای مرکب درهمه فقره‌ها یکی نباشد حذف آن نادرست است؛ مثلاً نباید گفت یانوشت:

محمود به دفتر وارد وبا کارآغاز کرد.

یا: کمیته دیروز جلسه را دایر ودر زمینه تصمیم گرفت.

در جمله اول جزء دومی فعل مرکب اولی (شد) وازدیگرش (کرد) است. هم چنان در جمله بعدی جزء دومی فعل مرکب اولی (کرد) واز دیگرش (گرفت) میباشد چون از یك نوع نیستند پس

هر دو جمله نادرست است .

اینگونه نادرستی‌ا مرو زدرگفتار ونوشتار به کثرت دیده میشود .در چنین موارد نیـزمیتوا نـاز فعل و صفی بـه شکل درست آن کـــــا رگر فت؛مثلاًمیتوا ن گفت :

مامور مکتوب رابه کتا ب ثبت کرده صادر نمود .

مریض‌را معاینه کرده به تداویش پردا ختند .

بازی به‌سا عت ۳ شر و ع‌شده به‌سا عت پنج عصـــر پایان یافت .

محمود به‌د فتر وا ردشده به‌کار آغا ز کرد .

کمیته دیروز جلسه ر ادایر کرده در زمینه‌تصمیـم گر فت .

۳- قاعده‌تنوین درزبان‌دری :

تنوین مخصو ص ز بـا ن‌عربی‌است، اما ازا ینکــــه در زبان دری تعداد ز یـا دواژه های عربی راه‌یا فته است واین واژه هاشا مـــل‌کلمه های دارای تنو یـــن نیز میشود، از آنرو ناگزیریم‌تابا نظرداشت خصو صیـت زبان ونگارش دری بحثـــی‌در زمینه داشته باشیم .

تنوین‌در شکل عبا رت ا زدو زبر ،دوپیش‌ودو زیـــر است که‌دوتای‌اولی‌یعنی‌دوز برودو پیش‌بالای حر ف آ خر کلمه ، وآخری یعنی دو ز یردر تحت حر ف آخر کلمـــه گذاشته میشود واما درصورت‌تنوین نصب ،نون ما قبـــل مفتو ح‌و تنوین رفع، نو ن‌ماقبل مضمو م و تنو یـــن جر، نون ما قبل مکسورمیباشد، که برای ادای معنا هـــا ی گوناگو ن در زبان عربی مو رداستعما ل قرار میگیر د .

ا لبته در زبـــا ن در ی‌بیشتر تنوین نصب آنهم د ر کلمه های دخیل عر بی زمینهٔ‌کار برد دارد . تنوین‌نصب د ر

عربی به اسم در حال نصب یعنی حالت مفعو لی (مفعو ل مطلق)
ویا کلمه هایی که حا ل وتمییز واقع شوند می آید ، یعنـــی
در آن زبان هم نشا نـــهٔ مفعو ل مطلق وهم نشا نـــهٔ
حال و تمییزا ست واما در زبان دری تنو ین که بیا نگر حالت
مفعولی اسم باشد، مـــو ر د استعمال ندا رد، بلکه تنو ین
نصب غا لباً در کلمه هـــا ی عربی که قید واقع میشوند به
کار میرود .

درزمینهٔ شکل استعمال تنوین باید نکات ذیل رادر نظـــر
داشت :

۱ـ درواژه های مختـــو م به همزه تنوین بالای همز ه
گذاشته میشود ؛مثـــلاً :
جزءً ، استثناءً ، ابتداءً و نظا یر آن .

۲ـ درواژه های مختو م به غیر ازهمزه تنوین نصـــب
دررسم الخط دری بالای «الف» گذاشته میشود ؛مانند: فوقاً
فور اً، کاملاً، غا لباً، جسمـــاً ،ر وحاً، شر قاً، غر باً، شدیداً
لطفاً، اخیر اً، مثلاً، ذیلاً، ذاتاً، سریعاً، مشتر کاً، بدو اً، اولاً،
اصلاً، ابد اً، اساساً، اصو لاً ،صر فاً، فرداً...

۳ـ درمورد واژه های مختوم به تای مدور در عربی با ید
گفت که چون دردری بـــه جز «دفعةً» سایر کلمه هـــا
از اینگو نه به صـــو ر ت جداگا نه بدو ن مضاف وا قـــع
شدن به شکل تای کشیـــده نوشته وتلفظ میشو ند ، باید
دراین موارد هم تنو ین با لای «الف» آید (۱) ومعمول هـــم،

---

(۱) فرشید ورد، بحثـــی درباره رسم الخط فار سی ،
مجلهٔ وحید، شمـــاره (۳)، ۱۳۵۲ ، ص ۲۲۶ .

چنان است ؛مانند :حقیقتاً ،عادتاً، فطرتاً، دفعتاً، نسبتاً، عجالتاً...

این گونه کلمه ها در دری تنها در صورت ترکیب اضافی یعنی ساختن عبارات اضافی در گفتار ونوشتار به شکل «ه» می آیند که آنجا موضوع تنوین مورد ندارد ؛چون :حدیقه الحقیقه ،فوق العاده، بالنسبه ، علی العجاله وغیره ازاین رو طوری که بعضی ها گفته اند (۱) تنوین نصب دراینگونه واژه ها روی تای مدور قرار میگیرد ، دردری درست نمی آیدزیرا در صورت جداگانه آمدن ، اینگونه واژه‌ها در نگارش شکل تای کشیده‌را به خودمیگیرد چون: حقیقت ، عادت، نسبت ، فطرت، صراحت ...

همچنان معنی (معنا) هم که مختوم به الف مقصوره‌است در صورت منون بودن طوری که معمول هم‌است ، به شکل «معناً» نوشتن آن بهتر است ؛زیرا از نگاه صوت که معناً (معنن) تلفظ میشود مانند لطفاً (لطفن) یک نواختی دراملا وتلفظ به وجود می آید .

٤ـ آن عده واژه‌های عربی که بروزن (افعل) میباشد از اینکه در زبان تازی هم با تنوین نمی آیند، بنا بر ان به جای آنها باید شکل درست‌شان‌را که با تنوین می آید به کار برد ویا درآن موارد از صورت دیگری که همان مفهوم را ارائه کند استفاده کرد ؛ مثلاً کلمه های :اقل و اکثر را به شکل اقلاً و اکثراًاستعمال کردن درست نیست پس به جای آن باید گفت یا نوشت : قلیلاً و کثیراً، ویا درآن زمینه میتوان در عوض اقلاً ، حداقل یا کم از کم ویا دست کم، ودر محل اکثراًمیتوان حداکثر یا

---

(۱) مهرداد اوستا، روش تحقیق دردستور زبان وشیوه نگارش ، ۱۳۴۸، ص ۲۵.

غا لباً ویا بیشتر را آورد.

۵- ازاینکه تنوین مخصوص زبان عربی است وبا کلمه های همان زبان می آید بنابران نباید کلمه های دری رابا تنوین آورد ، یعنی نباید گفت یانوشت : زباناً، ناچاراً...

همچنان نباید واژه های دخیل از زبانهای اروپایی رابا تنوین آورد وگفت یانوشت :تلفوناً، تلگرافاً...

پس به جای اینگونه واژه ها بهتر آنکه شکل دیگری مطابق به مشخصهٔ زبان دری به کاربرده شود ؛ به حیث مثال بایدگفت : زبانی ،ازناچاری ، تلفونی، ازطریق تلگراف وغیره.

۶- ازاینکه تنوین درزبان دری نیست ودر زبان عربی استعمال آن ضوابط ودقایق خاص دارد ، بنا بر ان میتوان در گفتار ونگارش به جای واژه های منون کلمه هاو ترکیب های دیگری به همان مفهوم رابه کار برد واین کار مشکل هم نیست ، زیرا که واژه های تنوین دار غالباً به مفهوم قید ومتمم فعل مورداستعمال قرار میگیرد، از جانب دیگر این شیوه بعضی اشتباهات ومشکلات را در برخی اززمینه ها از میان برمیدارد ؛مثلاً به جای واژه های منون بدینگونه میتوان معادل آنها را در دری به کاربرد، مخصوصاً واژه های که استعمال آنها به صورت نسبی ثقیلتر مینماید ؛چون:

عجالتاً- به صورت عاجل
تدریجاً- به تدریج
بدواً - در آغاز
مسلسلاً- پیا پی، پیهم
وقتاً فوقتاً - گاه گاه
سریعاً - به زودی
اولاً- نخست
مقدمتاً- به گونهٔ مقدمه
ونظایر آن.

فصل سوم

نشانه گذاری در نگارش

پاره نشانه های وجود دارد که درنگارش به کارمیرود ومراعات کردن آن در هرنگارش مهم وضروری میباشد زیرادر صورت صرف نظرنمودن از آن ترکیب ها وجمله ها بهم مخلوط شده درخواندن درست مقاله مشکلات ونادرستی های زیادی رخ میدهد. درمحاوره عموماً برخی ازاین نشانه هاازقبیل ندا- استفهام ووقف مراعات میگردد.

امروز اگر چه عدهٔ محدودی ازنویسنده گان نشانه های نگارش را رعایت میکنند. اماهستند تعداد زیادی که دراین زمینه سهل انگاری کرده آنرا ازنظرانداخته اندو

یابه این دقایق اصلاً آشنایی ندارند که این
خود از عمده ترین عیوب نگارش بشمار می‌آید.
اما بکار بردن نشانه های نگارش صورت درست در
هر نوشته سبب روشنی مطلب و معنی میگردد. و به این
ترتیب هرگز جمله ها و ترکیب ها باهم آمیخته
نمیشوند و بدینگونه در معنی خلل وارد نمی گردد.

سخن مهم که قبل از آغاز نشانه های نگارش باید
به آن توجه کرد اینست که حاشیه را در نگارش باید
در نظر گرفت و دیگر اینکه وقتی یك قسمت نوشته
که حاوی مطلبی یا چند مطلب به هم مرتبط است
ختم میشود. قسمت دیگر را که در فرانسوی پاراگراف
گفته میشود با کمی فاصله از حاشیه آغاز بایدکرد.

همچنان در نگارش کلمه ها را بهم نزدیك نباید
نوشت و در میان آنها بصورت منظم فاصله باید
گذاشت زیرا در صورت نزدیکی حروف کلمه های
مستقل باهم مخلوط شده در معنی آنها اشتباه رخ
میدهد. نشانه های گذارش اینك درزیر شرح میگردد:

۱- نقطه Fullstop, Point (.): نخست در اخیر جمله
های کامل گذاشته میشود. خواه اخباری و بیانی باشد وخواه
انشایی و امری؛ مثلاً: محمود امروز ازسفر برگشت. بخانه
بیا. بمدرسه برو. دوم پس از مخفف ها نیز نقطه گذاشته
میشود واین در زبانهای دیگر بیشتر مراعات میشود و
دردری کمتر، حالانکه ما هم باید آنرا کاملاً رعایت
کنیم؛ مثلاً: این حادثه در ۱۹۱۲ م. بوقوع پیوست.
آن دستگاه درسال ۱۳۳۵ش. افتتاح شد.

۲- وقفه کوتاه، کامه، ویرگل، Virgule, Comma (،):
درمیان کلمه و جمله های که این نشانه می‌آید بایدکمی

الو قف گرد وموارد استعما ل آن چنین است . نخست برای چلو گیری از آمیختن کلمه ها وبمنظور جدا کردن الفـــا ظ مترادف بکار میرود ؛مثلاً :راستی ما مفاخر بزرگی همچون رودکی ، فرخی، عنـــصری ، سنایی وجامی داریم و هیـــچ چیز نمیتواند جا ی خالـــی افتخارات این مردان بزرگ و سرمایه های جاودا نی ما ر ا پر کند .

یا : سخاو ت، جوا نمرد ی ودهش از خصا یص عا لـــی انسان ا ست .

دو م ـ برای جدا کـر د نعبارت ودویا چند بخش یـك جملهٔ کامل بکارمیرود ؛مانند:امروز هر فرد در برا بـــر میهن ومردم و ظیفه یی دارد، بس بزر گ ومهم .

سوم ـ برای جدا کـــرد نکلمه ها و فقره های خطا ب از جمله استعما ل میشود ؛مثلاً :دو ست عزیز م، دیر یســت نامه ات نرسیده است .

یا :اگر خواهی توا نـــا شو ی ، دانش آمو ز.

۳ـ وقفه دراز یاکامه وویرگل با نقطـه Semicolon (؛):

این نشانه درمیا ن جمله هاهر جا یی که بکار میرو د آنجا توقف نسبتاً درا زمـی‌شود، چنانکه این و قفه میا ن وقفه کوتاه و نقطه قر ا رمیگیرد موا رد استعمـــا ل آن قرار ذیل است :

نخست برای‌جداکردن فقـر ه‌هایی که شکل یك لستـــرا داشته باشدبکار میرود ؛مثلاً:از بد کرداران نفرت میکنم ؛از ساده لو حان بدم می آید ؛ راستان ونیکو سرشتان ر ا دوست دارم .

دو م ـ در موا قعی کـــه جمله طولانی ومر کب از چند جمله کامل ومر تب به همدیگر باشد، استعمال میشود .مانند: دیگر امرو ز روز زبان‌آوری ومهمل بافی نیست،د. کــان

شیادان هرزه گوی بسته شده ؛ برای هرامری د لیلی قاطع واستد لالی قوی لازم است .

سوم ـ همچنان پیش از کلمه های مانند ، مثلاً، بحیث، مثال، بحیث نمونه ،از قبیل.... در جمله ها حتماً سمی کولن بکار برده میشود .

چارم ـ همچنین وقتی که مطلبی را به استناد چند ماخذ نقل میکنند برای جدا کردن هرماخذی سمی کولن استعمال مینمایند .

پنجم ـ سمی کولن درفرهنگ ها نیز درمیان معنی های مختلف لغت هاکه توسط شماره شرح میشود بکار میرود .

٤ـ دو نقطه ، شارحه ،کولن Colon (:) : این نشانه بصورت عمومی درموارد نقل قول، توضیح وشرح کردن بکار میرود وآنهم بدین قرار است :

نخست درمورد نقل مستقیم سخن دیگران پیش از قوس کوچك استعمال میشود ؛مثلاً :او به آواز شیرین گفت: «ترادوست دارم .»

دوم ـ درمورد تشریح وتفصیل یك مطلب درضمن جمله بکار میرود ؛مثلاً :انسان پنج حس دارد : باصره ، سامعه ، ذایقه ،شامه ولامسه .

سوم ـ پس از کلمه های :مانند ،چون،مثلاً ،بحیث نمونه ، از قبیل ... بکار برده میشود .

چارم ـ پس ازعنوان کوچك کنار صفحه استعمال میگردد .

٥ـ تیره خط فاصله ـ دش

بمفاهیم مختلف زیر بکارمیرود :

نخست ـ پس ازشماره های تقسیمات عمدهٔ یك موضوع استعمال میشود ؛مانند :قید دو قسم است :

١ـ قید مختص

۲- قید مشترک

دوم - به غرض تفسیر و توضیح یک کلمه یا عبارت بکار میرود. مثلاً: نادره معلم جغرافیه - دوشیزه یی پژمرده و کوچک اندام - از دیر آمدن های شاگرد بصنف شکایت داشت.

سوم - در مکالمه دونفری (دیالوگ) در داستان یا نمایش نامه برای اینکه از گوینده گان به تکرار نام برده نشود، بجای نام گوینده درسر سطر تیره می گذارند ومتصل آن گفتارش را مینویسند. مثلاً: فرید به خالد گفت چرا صنف نیامدی؟ خالد جواب داد: معذرت داشتم.

- چه عذرداشتی؟

- مریض بودم.

۶- خط وصلی هایفن Hyphen (-) : این خط نسبت به خط فاصله کوتاه تر است ودر زبان دری چندان استعمال نمیشود. اما درزبان های اروپایی بسیار زیاد بکاربرده میشود. و آنهم درموارد زیر:

نخست- برای پیوستن یک کلمه مرکب مثلاً:

... Blask — hearted Son — in — law

دوم - آنجا که یک کلمه دراخیر سطرناتمام می ماند، خط وصلی گذاشته قسمت باقی مانده را در سطر بعدی می نویسد.

سوم- پس از پیشاوند وپیش از پساوند و قتی که به تنهایی در فرهنگ ها ودستور های زبان ذکر شود هایفن بکاربرده میشود تادانسته شود که کلمهٔ ناتمام است. مثلاً: Pro — ; — ing ... وازدری مثلاً: فرو؛ فرا-؛ ستان؛-گاه؛- دان ... این نشانه هااگر به صورت عموم در زبان دری هم در چنین موارد بکار برده شود بهتر

میشود .

۷ـ ندائیه Exclamation Mark (!): برای بیـــــان حالات هیجانی و ناگهانی در موارد ذیل استعمال میشود:
نخست پس از کلمه هـــاو جمله های ندایی؛ مثلاً: خدایا! بیش‌از این اعتراف‌واضحی در باب ناتوانـــی کسی وجود ندارد.

دوم‌ـ درمواقع‌اظهـــار تعجب؛ مانند: عجب سخنی! آیاراست میگویی؟

سوم‌ـ برای اظهـــار تأثر پس‌از کلمه های آه! دریغا!...

چارم ـ در مورد اظهار خوشی وحالات هیجانـــی؛ مثلاً: اوه! چقدر از دیدن‌شما خوش شدم.

پنجم‌ـ برای تمسخـــرویا شوخی و آنهم همراه بـــا ندائیه علامه پرسش نیـــزآید؛ مثلاً: درمورد شخص‌نادان گفته شود: اینست دانشمندنامور ونویسنده توانـــا!؟

۸ـ سوالیه Question Mark (؟): برای‌پرسش‌ازمخاطب بکارمیرود وموارد استعمال ان‌چنین است:

نخست درموقع پرســـش‌مستقیم پس‌از کلمه، فقره و جمله میاید؛ مثلاً: که؟ کجا؟ چرا؟ چه مینویسی؟

آیاجای آن نیست که درین باب دمی اندیشه کنیم؟

دوم ـ هرگاه کلمه مهم یا نکته یی درمورد تحقیق بر محقق نامعلوم باشد یا غلـط به نظر برسد پیش روی آن سوالیه میگذارند مثلاً حنظلهٔ بادغیسی درسال ۲۱۹هجری؟ در گذشت.

سوم ـ در آخر پرســـش‌غیر مستقیم اگر چه آهنـــگ سوالیه رادارد اما علامـــت‌سوالیه رابکار نمیبرند، مثلاً: ازاو پرسیدم که چه وقـــت‌اینجا می آید.

۹ـ قوس کوچك علامت تمیز- Quotation Mark « » :

این نشانه هلالین یا قوس ناخنك نیز گفته میشود و در مواقع زیر بکار برده میشود :

نخست برای نقل مستقیم از اقوال دیگران ؛ مثلاً : دانشمندی گفته است : «نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر .»

دوم - برای نشان دادن نامهای خاص اشخاص واشیأ استعمال میشود مثلاً :- بسیار شهر ها رادیده ام اما «مسکو» شهر بزرگی است . یا : «بینوایان» را چندین بار خوانده ام .

سوم - اگر کلمه در غیر معانی حقیقی و بمعنای مجازی بکاربرند آنرا نیز میان اینگونه قوس قرار میدهند ؛ مثلاً : درمورد کلمهٔ مادر بجای وطن : فرزندان حقیقی جامعه در راه حفظ نام ونشان «مادر وطن» ازجان ومال خود می گذرند .

۱۰ـ قوس میانه پارانتسز Parantheses ( ) :
درین موارد بکار میرود .

نخست فقره های معترضه که ارتباط مستقیم با جمله ندارند . در بین قوس گرفته میشود . مثلاً : دی (که یا یش شکسته باد) برفت + گل (که عمرش دراز باد) رسید .

دوم - شماره تقسیمات دومی یك موضوع ، معنی کلمه ، سنه ها وماخذها در بین اینگونه قوس می آید .

سوم - در تحقیق و چاپ متون قدیم اگر بعضاً افتاده گی های در کلمات و فقره باشد آن افتاده گی هارا از روی نسخه های دیگر تکمیل کرده در میان قوس میانه می نگارند .

۱۱- قوس کلان براکتس Brackets [ ]:

این نشانه صرف زمانی استعمال میشود که برخی ازمطالب نقل واقتباس شده قابل شرح و تفسیر یا مقتضی تذکر وافزایش و تکمیل کردن باشد ، در تحقیق و چاپ متون قدیم نیز به همان منظور بکار میرود ؛ چنانکه چون دربین مطالب متن یک اثر آوردن مطلبی، نکته یی ، تذکری ومانند آن ضرور باشد واز طرف ناشر یا مصحح ومحشی افزوده شده باشد . در بین پراکتس گرفته میشود . یعنی نویسنده وقتی برمطالب منقول ومقتبس چیزی ازخود می افزاید آنرا درمیان براکتس جامیدهد؛ مثلاً : سربازان شوروی طی سنگین ترین نبردها دشمن را درهم شکستند [، در [ماه دسمبر ۱۹٤۱] ار دوی هتلری را از عقب دیوار های پایتخت عقب زده تارومار ساختند .

۱۲- نشانه های انصراف چند نقطه Ellipses (....) :

نخست درمورد حذف یک کلمه یا قسمتی از عبارت که برای دیگران آشکار باشد بکاربرده میشود ؛ مثلاً : احمد پنج پسر داشت محمود ، نصیر ، کریم ...

دوم- هرگاه به نوشتن چند کلمه یاقسمتی از عبارت ضرورتی نباشد استعمال میگردد ؛ مثلاً : اوساعت دوازده ظهر به خانه رفت پس از صرف غذا ، تفریح و .... بساعت چهار عصر وارد جمنازیوم شده به مسابقه شرکت جست .

سوم - اگر چیز ها ییکه از بعضی رهگذر ها قابل نوشتن نباشد بجای آن چند نقطه میگذارند .

چهارم - برای نشان دادن گذشت زمان استعمال میشود ؛ چون : قدرت مکالمه کردن را نداشت این کلمات را بریده بریده میگفت :

«خـــدایا ... یاری کن... میمیرم ...»

۱۳ـ ستـــاره . . . * نخســت بــــــرای توضیح یك مطلب مربوط حاشیه استعمال میشود .

واین برعلاوه اعداد وشماره‌هایی است که به همین منظور به کار میرود .

دوم ـ هرگاه پاورقـــی دریك صفحه تمام نشود و بحاشیهٔ صفحه آینـــده ادامه یابد ، دراخیر پاورقی این صفحه و شروع پاورقـــی صفحهٔ دیگر یك یك ستـــاره جهت رهنمایی گذاشته میشود .

سوم ـ همچنین وقتی که یك داستان یامو ضــــوع طولانی شامل چند ین قسمت باشد دراین حال دربین هـــر قسمت ستاره گذاشته میشود .

چهارم ـ ستاره در زبانشناسی نیز برای تصریح آن اشکال کلمه هایی که استعمال آنها معمول نباشد دربرابر آنها بکار میرود ؛ مثلاً: روان، خندان، نویسان * ویا : گفتار، رفتار، نوشتار*



فهرست ماخذ

۱- آریان فر، زبان فارسی، مجلهٔ سخن، دورهٔ (۱۹) شماره (۸)

۲- امامی حسام الدین، انشا و نامه نگاری، ۱۳۳۴

۳- اندره مورا، هنر نویسندگی، ترجمهٔ بهروز ذکا، مجلهٔ سخن دوره (۱۴) شماره (۴-۵)

۴- اوستا مهرداد، روش تحقیق در دستور زبان وشیوهٔ نگارش ۱۳۴۸

۵- بهار محمد تقی، سبک شناسی، ج ۱، چاپ سوم، ۱۳۴[illegible]

۶- بیتاب پوهاند عبدالحق، دستور زبان فارسی پوهنتون کابل، ۱۳۳۳

۷- خانلری پرویز، تاریخ زبان فارسی، جلد ۳، ۱۳۵۴

۸- خانلری پرویز، دستور زبان فارسی، چاپ چهارم، ۱۳۵۵

۹- دایی جواد سیدمحمدرضا، رهنمای دستور زبان فارسی، ۱۳۳۴

۱۰- راعی، موضوع و شکل در آثار ادبی، مجلهٔ ادب،

شماره (٦)، ١٣٤٦
١١- رضوی خلیق، دستورانشأ ، تهرا ن
١٢- زوبل محمد حیـدر ،نگاهی به اد بیات معاصر دری ، ١٣٤٧
١٣- سعید پوری محمود ،انشأ ونامه نگا ری عا لی، تهرا ن
١٤- سمیعی حسین، آ ییـــن نگار ش ، ١٣١٩
١٥- شایق و قاری عبدالله ،کتا ب قواعد ادبیه ،١٣٠٨،
١٦- شهر یاری اسدا لله، ساده ترین رهـــــنما ی زبا ن فارسی، ١٣٣٤
١٧- صفا ذ بیح ا لله ،نثر فارسی ، ١٣٤٧
١٨- صورتگر لطف علی ،سخن سنجی ، چا پ سو م ، ١٣٣٦
١٩- طا لقانی سید کمال ،دستورزبان فارسی، چا پ اول ، ١٣٤٠
٢٠- عا بدین محمـــود ودیگرا ن ، انشأ مقـــا لات ، تر جمهٔ پوهاند بیتــــا ب ،١٣٣٥
٢١- عرو ضی سمر قنـدی، چار مقاله ، به تصحیــــح قزوینی ، ٣٣٤
٢٢- فرشید ورد ، بحثـی در بار ۀ رسم الخط، مجلهٔ وحید ، شماره (٣)، سال ١٣٥٢
٢٣ - محجوب جعفـــــر، زبان وادب فارسی، مجله یغما، شماره (٥)، سال ٣٨
٢٤- محجو ب و فر زا م پور، فن نکار ش ، چا پ ششم
٢٥ - معین محمد، اسم مصدر-حاصل مصدر ، چا پ سو م، ١٣٥٦
٢٦- یغمایی پیما ن ،مجلهٔ ارمغا ن ، شماره دهم ،١٣٥٢،



قیمت [illegible]